

کرمان را از راه کوهستان غیرستعارف آورده در نیمه شبی وارد صحرای فرگ نمود<sup>۱</sup> و سپاه اتابک یا اطمینان خاطر، آسوده، در خواب بودند<sup>۲</sup> و اتابک از باده دوشین مست افتاده بود که کسی خبر ورود لشکر کرمان را به او داد، فوراً حکم به قطع زبان آن بیچاره نمود، دیگری آمده خبر داد، ناچار سوار شده، فرار نمود و بسیاری از لشکر اتابک، کشته و اسیر گردید و چون حسنویه و پسر ابوسعید شبانکاره، در محاصره فرگ در ظل عاطفت اتابک جلال‌الدین بودند در وقت فرار هم موافقت داشتند، چون مسافتی رفتند و روز روشن شد اتابک نگاهی در قفای خود کرده جز حسنویه<sup>۳</sup> و پسر ابوسعید سعیدشبانکاره را که پدرش را در جنگ کازرون کشته بودند [ندید] پریشان خاطر شد، حسنویه و پسر ابوسعید به اتابک گفتند از ما غدیری به تو نخواهد رسید، خاطر را جمع دار. ناام آمده تا وارد شهر فسا شدند و جماعت شکست یافته یک‌یک و دودو در گرداگرد اتابک مجتمع گشتند.

در همین سال [۵۰۸]: شاهزاده چغری، فرمانروای فارس که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود وفات یافت<sup>۴</sup>.

در سال ۵۱۰: امیر اتابک چاولی وفات یافت<sup>۵</sup> و جماعتی را از خوف آسوده داشت. در کتاب شیراز نامه نوشته است از عماراتی که جلال‌الدین چاولی در فارس ساخته است: بند قصار بلوک کربال است که بر رودخانه کربال فارس ساخته و چندین قریه را معمور داشته است و بند رودخانه رامجرد است که در قدیم بندی داشت و سالها شکسته [و] بلوک رامجرد از کار افتاده بود و گذران اهلس از کشت دیمی می‌شد و اتابک جلال‌الدین آنرا آباد و معمور داشت و بلوک رامجرد را چراغ بلوکات فارس نمود.

بباید دانست که آنچه در انقلابات مملکت فارس و حالات طایفه شبانکاره از اول دولت سلاطین دیالمه تا زمان وفات امیر اتابک جلال‌الدین چاولی مرقوم گردید از کتاب تاریخ کامل ابن اثیر برداشته، نگاشته گردید و کتاب تاریخ و صاف در این باب با تاریخ کامل موافق نگشته و حضرت و صاف، طاب‌ثراه به عبارتی مرقوم داشته که مضمونش بر سبیل ایجاز و اختصار بر این وجه است که پیش از استیلای دولت اسلام، اجداد طایفه شبانکاره از سپهبدان مملکت فارس بوده، ستوران پادشاه را پرستاری داشتند و ستوران را از صحرای رون رحله‌الشتا داشته بعد از انصرام عهد فاروق که یزدجرد به استخر آمد اهل فارس سر از چنبر امثال کشیدند عثمان (رض) خلیفه دوم، عبدالله بن عامر بن کریز را روانه داشت و بعد از ورود به فارس در سال بیست‌ونهم از هجرت، تمامت فارس را بگشاد و یزدجرد به داراب رفت و بزرگان شبانکاره با او موافقت داشتند و چون استخر گشوده شد، عبدالله عامر با «هربد» داماد یزدجرد که حاکم

۱. درستن: (نموده).

۲. رک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۱۰، ج ۸، ص ۲۷۵.

۳. رک: شیرازنامه، ابوالعباس زرکوب، ص ۶۰ و کامل، ج ۸، ص ۲۷۶. ابن اثیر سن او را پنج سال می‌داند و وفات او را در ذی‌الحجه سال ۵۰۹ می‌داند. بنابراین قول فارسنامه یعنی ۵۰۸ صحیح نیست زیرا ماخذ مؤلف، کامل ابن اثیر است.

۴. رک: کامل، ج ۸، ص ۲۷۴.

۵. شیرازنامه ابوالعباس زرکوب شیرازی، ص ۶۴.

۶. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۱ و ۲۵۶.

استخر بود طریق مسالمت را رعایت داشت و خود عازم شهر «جور» فیروزآباد گردید و مجاشع بن-مسعود سلمی را از عقب یزدجرد روانه داراب نمود و یزدجرد از مجاشع شکست خورده به کرمان گریخته، قصد سجستان نمود و چون طریق مسالمت میان طایفه شبانکاره و اهل داراب با عبدالله عامر در میان بود، شبانکاره‌ها در داراب و رون بنای رحله‌الشتاء والصفی گذاشتند و اسماعیل جد اعلای فضلویه مدار اسور «هریذ» که از جانب عبدالله عامر لوای حکومت فارس [را] می‌افراشت، گردید و به‌سرور دهور بر خدم و حشم اسماعیل می‌افزود تا زمان البارسلان که نوبت سرداری شبانکاره‌ها به فضل بن حسن که او را به زبان شبانکاره فضلویه حسنویه می‌گفتند رسید.

حسنویه در عنفوان جوانی، سپهسالار صاحب‌کافی اسماعیل بن عباد<sup>۱</sup> طالقانی وزیر [مؤیدالدوله] دیلمی بود و چون مخالفت میان شبانکاره و عزالموک ابوکالنجار جهت اموال و متصرفات افتاد، چنانکه در تواریخ مسطور است، در شهر صفر سال ۴۳۰، تاش‌فراش که از غلامان عضدالدوله بود و در عهد او والی اصفهان با لشکری به فارس آمده، میان مقتله در پیوست با اهالی و جنود از مقام رون<sup>۲</sup> عزم داراب نموده، در داراب ساکن گشتند و بر این حال ماه و سال بگذشت تا در سال ۴۴۸، فضلویه، بر نواحی فارس استیلا یافت بر هر ناحیتی امیری را از شبانکاره فرستاد مثل: امیر ابوسعید محمد ماما<sup>۳</sup> و امیرویه مسعودی<sup>۴</sup> پس<sup>۵</sup> قاورد بیک پسر چغریک، برادر سلطان البارسلان که سلطنت کرمان را داشت با شبانکاره مجادله کرده، خرابی تمام به نواحی فارس راه یافت، فضلویه ناچار شد به خدمت البارسلان رفته، تمامت فارس را مقاطعه کرده<sup>۶</sup>، عود به فارس نمود و در شیراز نواب گماشت و خود در داراب رحل اقامت انداخت [و] چون سلطان به‌شاغل مهمه دیگر اشتغال داشت، اعتنائی به مال مقاطعه فضلویه نداشت، فضلویه در خدمات تقاعد می‌نمود تا بر عصیان مجاهر گشت و به قلعه که مزید اعتماد بدان داشت، متحصن شد، خواجه نظام‌الملک وزیر او را محاصره کرده به‌زیر آورده، در قلعه استخر محبوسش داشت، پس کوتوال قلعه به‌اشاره وزیر او را به شهرستان عدم فرستاده و اتابک جلال‌الدین چاولی، خوانسالار که رکنی بود از ارکان دولت سلطانی برای استیصال دوحه و اغصان فضلویه با لشکر صف‌شکن متوجه شیراز گردید و با نبیره او نظام‌الدین محمود بن-یحیی بن حسنویه که او را بحمویه<sup>۷</sup> گویند در مهارلوی<sup>۸</sup> اسروستان محاربه کرده او را منهزم

۱. ر.ک: تاریخ گزیده، ص ۴۱۷، و ص ۲۵۱، تحریر تاریخ و صاف.

۲. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۱.

۳. در تحریر تاریخ و صاف، سال تسلط فضلویه بر فارس ۴۴۷ است.

۴. در تحریر تاریخ و صاف، (بما)، ص ۲۵۲، و در شیرازنامه، ابوالعباس زرکوب، (محمد ممانی) ص ۶۱.

۵. تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲.

۶. در متن: (پسر).

۷. مبلغ این مقاطعه (بیست و هفت هزار هزار درهم بود به شرط آنکه خود عهده‌دار پرداخت مخارج کشور باشد) ر.ک:

تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲.

۸. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲.

۹. ر.ک: در تحریر تاریخ و صاف: (مهدیه)، ص ۲۵۲.

۱۰. ر.ک: در تحریر تاریخ و صاف: (ماهلویه)، ص ۲۵۲.

ساخت، از بی او رفته تا به مشکانات نیریز<sup>۱</sup> رسیدند و مجادله را از سر گرفتند  
از بانگ نای تارک افلاک پرفغان و از گرد جنگ دیده خورشید پرغبار  
که در بین رعافی برای اتابک چاولی پیدا شده که از ضعف قوه توقف نداشت به ضرورت مراجعت  
کرده ودیعت روح را به اجل موعود سپرد<sup>۲</sup> و نظام الدین محمودیه<sup>۳</sup> جانی را طلب داشته که  
خود و اتباعش را پناهنده شود، در کوه ایچ قلعه ساخته نامش را دارالامان گذاشت، بعد از  
ملاحظه اختلاف میانه مضمون این دو کتاب که مانند آنها دیده نشود منوط به انصاف اهل خبره  
و تمیز است.

در همین سال [۵۱۰]: سلطان محمد پسر دیگر خود<sup>۴</sup>، سلطان سلجوق [را] حاکم فارس  
نمود [و] خطیر محمد بن حسین میبیدی<sup>۵</sup> را به وزارت او برقرار داشت.  
در سال ۵۱۱: سلطان محمد بن سلطان ملک شاه ابن سلطان الب ارسلان بدرود زندگانی نمود  
و در روز نزدیک به وفات خود، سلطان محمود، پسر خود را خواسته به او گفت باید امروز بر  
تخت سلطنت و سریر مملکت بنشینی که اعیان و بزرگان در اطاعت توشوند، محمود در جواب  
گفت: امروز نحس است سلطان محمد گفت بر تو مبارک است و برای پدرت نحس و از عمر  
سلطان محمد سی و هفت سال گذشته بود و دوازده سال به کام دل سلطنت نمود و این چند شعر را  
در مرض موت گفته است:

جهان مسخر من شد چو تن مسخرای	به زخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
بسی قلاع گشودم به یک فشردن پای	بسی بلاد گرفتم به یک اشارت دست
بقابقای خدای است و ملک ملک خدای <sup>۶</sup>	چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت

در سال ۵۱۲: المستظهر بالله، ابوالعباس احمد بن المقتدی با سرالله، از حلیه زندگانی عاری  
گردید و چهل و یک سال از عمرش گذشته بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش، ابومنصور فضل بن-  
ابوالعباس المستظهر بالله خلیفه عباسی، به جای پدر نشست و تماست اعیان و ارکان دولت و  
خلافت با او بیعت کرده او را المسترشد بالله گفتند<sup>۷</sup>.

در سال ۵۱۳: عقد مصالحه میان سلطان سنجر بن ملک شاه و سلطان محمود بن سلطان محمد بن-  
ملک شاه، بعد از چندین جنگ و بصفای بسته شد<sup>۸</sup>.

۱. در متن: (نیریز) در تاریخ و صاف (شهد اپشکانات) و مسلما انتخاب یرز احسن اصلح واضح است. و رک:  
شیرازنامه، ابوالعباس زرکوب، ص ۲۶. و رک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۶.
۲. (ناگاه در اثر شدت جنگ اتابک چاولی را خون از بینی بگشاد چنانکه مجبور شد بازگردد، در راه از دنیا برفت)  
(تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۳).
۳. در تحریر تاریخ و صاف، (سهویه)، (ص ۲۵۳)، در این کوه بنا به نوشته و صاف این بیت را یافتند.  
اتابک چاولی امروز بگذشت نظام دین و دولت را بقا بساد
۴. در متن: (خود را).
۵. محمد بن حسین خطیر الملک ابومنصور المیبیدی وزیر خود سلطان محمد بود. رک: تاریخ راوندی، ص ۱۵۲، و ح ۴،  
تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۱۷.
۶. رک: تاریخ گزیده، ص ۴۴۷.
۷. رک: کامل، ج ۸، ص ۲۸۱.
۸. رک: کامل، ج ۸، ص ۲۸۶.

و در سال ۵۱۵: خطیر محمد بن حسین میبیدی وزیر سلطان سلجوق<sup>۱</sup>، حاکم فارس و خوزستان، برادر سلطان محمود، در فارس وفات یافت و به جای او اتابک قراچه ساقی، برقرار گردید.  
و در سال ۵۲۲: سلطان سنجر بن ملکشاه، از خراسان به ری آمد<sup>۲</sup> و سلطان محمود بن-سلطان محمد بن ملکشاه از بغداد به همدان برفت و بعد از چند روزی در شهر ری خدمت عم ماجد خود رسید و تجدید عهد و سواثیق کرده، از ری عود به بغداد نمود.  
و در سال ۵۲۵: سلطان محمود بن سلطان محمد ملکشاه، در شهر همدان، وفات یافت و بیست و هفت سال از عمرش گذشته بود و دوازده سال سلطنت بلاد عراق عرب و آذربایجان و فارس و اصفهان و کرمان را متکفل بود<sup>۳</sup>.

و در سال ۵۲۶: اسیر اتابک قراچه ساقی<sup>۴</sup> لشکری از فارس و خوزستان فراهم آورده، به شاه سلجوق بگفت بعد از سلطان محمود جز تو کسی لایق سلطنت نیست و به این سپاه تمامت بلاد ملکشاه را برای تو مسلم می دارم. پس شاه سلجوق و اتابک قراچه از فارس به بغداد رفته توقف نمود [ند] و سلطان سنجر از ری قصد بغداد نمود، پس سپاه شاه سلجوق و اتابک قراچه با لشکر بغداد و فارس به قصد سلطان سنجر از بغداد بیرون آمدند و چون سلطان سنجر به اسدآباد همدان رسید، شاه سلجوق از کرمانشاه گذشته در حوالی کنکور خبر آوردند که صد هزار سوار در تحت رایت سلطان سنجر است، شاه سلجوق با سپاه خود از راه منحرف شدند، سلطان سنجر از عقب آنها آمده در دینور تلاقی دو سپاه گشته، شکست بر لشکر شاه سلجوق افتاد و اتابک قراچه بعد از کوشش بسیار امیر گشت، او را [به] خدمت سلطان سنجر بردند و بعد از گفت و شنود با سلطان فرمان کشتن قراچه صادر شده او را بکشتند

کشتی تو و کشتند ترا آنکه ترا کشت  
هم کشته شد از گردش ایام سرانجام  
بردی تو و بردند ز تو و آنکه ز تو برد  
بردند از تو حاصل ایام به ناکام

از مآثر اتابک قراچه در فارس، مدرسه قراچه در شیراز است که در کتب تواریخ مسطور است و اکنون رسمی از آن باقی نمانده است و عمارت تخت قراچه است در جانب شمالی شیراز به مسافت یک مایل که اکنون به تخت قاجار مشهور گشته، برای آنکه بعد از انهدام آن در سال ۱۲۰۸ به فرمان خاقان معدلت شعار آقا محمد شاه قاجار طاب ثراه، احداث عمارت نمودند و از مآثر قراچه، قنات قراچه در شهر کازرون است.<sup>۵</sup>

وزارت قراچه و حکومت شاه سلجوق از قادیخ کامل برداشته شد و در شیراز نامه به وضعی دیگر نوشته است.

و در سال ۵۲۷: شاه طغرل و شاه سعید پسران سلطان محمد، چندین مرتبه جنگ کرده، از همدان به اصفهان آمدند. شاه طغرل مقاومت نکرده، قاصد شیراز گردید و شاه سعید او را تعاقب نموده، در صحرای بیضا تلاقی گشته، جماعتی از لشکریان او به شاه سعید پناه بردند و شاه طغرل

۱. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۰۴.

۲. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۲۷.

۳. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۳۳.

۴. شیرازنامه، ابوالعباس زرکوب، ص ۶۴.

۵. رک: شیرازنامه، ص ۶۴ - ۶۵.

۶. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۳۵.

از صحرای بیضا، قاصد ری گشت و به جناح تعجیل از فارس گذشت.<sup>۱</sup>  
 و در ماه محرم سال ۵۲۹: در شهر همدان ماهجاهش در محاق افتاده وفات یافت؛  
 چرخ از دهنش نواله بر خاک انداخت دولت قدحش پیش لب آورد و بریخت  
 و از عمرش بیست و شش سال گذشته بود. پس شاه مسعود به کامرانی رسید.  
 و هم در این سال [۵۲۹]: ابومنصور فضل المسترشد بالله بن المستظهر بالله خلیفه عباسی از  
 بغداد لشکری برداشته برای مجادله و مخاصمه با سلطان مسعود قاصد آذربایجان گردید و بعد از  
 تلاقی با سپاه مسعود در نزدیکی مراغه سپاه بغداد منهزم گشته، خلیفه عباسی اسیر گردید و  
 به حکم سلطان او را در خیمه‌ای در کناره اردو نگاهداشتند و جماعتی از ملاحده در خیمه آمده،  
 خلیفه را بکشتند و چهل و سه سال از عمرش گذشته بود و هفده سال خلافت نموده.<sup>۲</sup>  
 و در همین سال [۵۲۹]: در بغداد ارباب حل و عقد با ابوجعفر منصور پسر المسترشد بالله،  
 بیعت کرده، او را «الراشد بالله» گفتند.<sup>۳</sup>

و در همین سال [۵۲۹]: مسعود، الراشد بالله را از خلافت معزول فرمود.  
 در سال ۵۳۰: ابو عبدالله محمد بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی را به خلافت منصوب  
 داشت و او را «المقتفی لامر الله» گفتند.  
 در کتاب شیرازنامه نوشته است: چون اتابک قراچه کشته شد، فرمانروائی مملکت فارس را  
 به اتابک منکوبرس دادند و ابونصر لالا که از شجاعان عصر خود بود<sup>۴</sup> در خدمتش روانه داشتند،  
 مدت سیزده سال در شیراز لوای اقتدار برافراشت و در جوار مزار مقدسه ام کلثوم علیها السلام،  
 مدرسه وسیع رفیعی بنا نهاده به انجام رسانید. و ابونصر لالا در نزدیکی دروازه استخر مدرسه‌ای  
 دیگر<sup>۵</sup> ساخت [که] به مدرسه لالامشتهر گشت و در راه عراق رباطی به انجام رسانیده که آنرا  
 رباط لالا گویند و در قادیخ کامل ابن اثیر نوشته است.

و در سال ۵۳۴: امیر منکوبرس، والی فارس و امیر بوزابه<sup>۶</sup> که در خوزستان از جانب  
 منکوبرس عامل بود، لشکری از فارس برداشته، برای اعانت و یاری سلطان داود پسر سلطان  
 محمود که به طمع سلطنت با عم خود، سلطان مسعود مجادله داشت به جماعتی از امرا که آنها  
 هم قصد یاری سلطان داود داشتند بیوست و چون تلاقی دو لشکر شد، شکست بر لشکر فارس و  
 سلطان داود افتاده و اسیر منکوبرس اسیر گشت و چون به حضور سلطان مسعود رسید، حکم به قتلش  
 فرموده او را بکشتند و لشکر سلطان مسعود در عقب لشکر فارس و دیگران افتاد و امیر بوزابه،  
 فرصت دیده چون جز چند نفر از اسیران در خدمت سلطان مسعود نبود، امیر بوزابه حمله برده،  
 سلطان مسعود فرار کرد و چندین نفر امیر، اسیر چنگ بوزابه شدند از جمله پسر قراسنقر والی آذربایجان

۱. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۰.

۲. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۵. و رک: تاریخ گزیده، ص ۴۶۳ به بعد.

۳. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۸.

۴. رک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۸.

۵. رک: شیرازنامه، ص ۶۵.

۶. رک: شیرازنامه، ص ۶۵، (او را از ممالیک سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع می‌داند).

۷. در متن: (ویگر).

۸. رک: در شیرازنامه، (بزابه)، ص ۶۶، و در تحریر تاریخ و صاف، (بزابه)، ص ۸۶.

بود. چون خبر کشتن امیرمنکوبرس به امیربوزابه رسید، تمامت اسیران را بکشت و قصد مملکت فارس نمود و بعد از ورود به فارس لوای اقتدار در فارس و خوزستان برافراشت.<sup>۱</sup>

در سال ۵۳۳: قراسنقر<sup>۲</sup> والی آذربایجان به قصد خونخواهی پسر خود که در سال قبل به دست امیر بوزابه کشته شده [بود] قصد فارس گردید و سلطان مسعود برادر خود سلجوقشاه را حکمران مملکت فارس و خوزستان فرموده با اتابک قراسنقر روانه فارس شدند، چون امیر بوزابه مقاومت را در خود ندید، در قلعه سفید شولستان متحصن گردید و اتابک قراسنقر شهرهای فارس را گشته، مردمش را آرام داد و تمامت را تسلیم سلجوقشاه نموده، خود به آذربایجان عود فرمود و بعد از رفتن اتابک قراسنقر از فارس، امیر بوزابه از قلعه سفید به زیر آمده بر سلجوقشاه یورش آورده، او را اسیر کرده در قلعه سفید محبوسش داشت.<sup>۳</sup>

و در سال ۵۴۰: امیربوزابه لشکری از فارس و خوزستان برداشت و سلطان محمد پسر سلطان محمود سلجوقی را دست‌آویز نموده، اصفهان و کاشان را در تحت تصرف درآورد و سلطان مسعود از بغداد قصد جنگ امیربوزابه نمود و به جانب عراق عجم شتافت و بعد از نزدیکی دولشکر به توسط جماعتی خیراندیش کارها را به صلاح گذرانیدند و هرکسی از پی کار خود برفت.<sup>۴</sup>

و در سال ۵۴۲: امیربوزابه، با لشکر فارس و خوزستان به قصد تملک بلاد از شیراز حرکت کرده، اصفهان را بعد از محاصره در تصرف آورد و لشکری به جانب همدان فرستاد و خود به قصد سلطان مسعود روانه گشت و در عراق عجم نزدیک به یکدیگر شدند و سلطان مسعود طالب مصالحه گردید و امیربوزابه راضی نگشته<sup>۵</sup> جنگ در انداخت و جانب سلطان را بشکست و در بین، تیری به امیربوزابه رسیده از اسب افتاد، امیر بوزابه را اسیر کرده خدمت سلطان مسعود بردند، فرمان به قتلش فرمود.

در کتاب *تاریخ و صاف مرقوم* است که ملکشاه پسر سلطان محمود سلجوقی، امیربوزابه را بکشت و یکسال حکمرانی مملکت فارس به ملکشاه قرار گرفت.<sup>۶</sup>

و در سال ۵۴۳: سنقر بن مودود سلغری بر ملکشاه خروج کرده، کویک طالعش به ذروه شرف رسید و مملکت شیراز را مصفی داشت.

در کتاب *روضه الصفا* نوشته است<sup>۷</sup>: سلغری، امیری از تراکمه است که در اوائل استیلای سلجوقیان از ترکستان به ایران آمده، مشغول خدمتگزاری<sup>۸</sup> سلجوقیان گردید و فرزندان سلغری به نواحی فارس و کوه کیلویه و خوزستان، خیم اقامت را افراشتند و مودود بن سنقر سلغری دم از

۱. ر.ک: شیرازنامه، ص ۶۶ و ۶۷ و ۶۸.

۲. در متن: (قراسنقر) ر.ک: تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ تا ۲۲۶.

۳. کامل، ج ۸، ص ۳۶۵.

۴. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰.

۵. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۶.

۶. تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۶. و ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۶. و ر.ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۶. و تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۲۶۲.

۷. روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۶.

۸. در متن: (خدمتگذاری).

اطاعت سلجوقیان می زد [و اولاد خود را به نوبت<sup>۱</sup>] به خدمت آنها می فرستاد و چون اسیربوزابه والی فارس کشته گشت و ملکشاه سلجوقی بر سر مملکت فارس قرار گرفت، سنقر بن مودود سلغری بر ملکشاه خروج کرده، کوکب طالعش به ذروه شرف رسید<sup>۲</sup> و ملکشاه از او شکست یافت. پس تاج و تخت فارس را مالک گردید و او را اتابک مظفرالدین سنقر گفتند و چندین بار یعقوب بن-ارسلان ترکمانی که او را اتابک شمله<sup>۳</sup> می گفتند از خوزستان لشکر به فارس کشیده در همه وقت شکست یافت.

در کتاب و صف نوشته است: اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود چهارده سال مالک ملک مجازی و سالک مسلک نصفت و رافت پرداز بود.<sup>۴</sup>

و در سال ۵۴۷ ه: سلطان مسعود بن سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی، برادرزاده ملکشاه بن سلطان محمود را به جای خود قرارداد و در همدان به عالم باقی شتافت و از عمرش چهل و پنج سال گذشته بود. و در همین سال [۵۴۷]: خاص بیگ بن پانگری<sup>۵</sup> که مدار امور سلطنت گشته بود، ملکشاه را گرفته<sup>۶</sup>، رسولی به خوزستان خدمت سلطان محمد برادر ملکشاه فرستاده، او را به وعده سلطنت به همدان خواست چون سلطان محمد وارد شد او را بر تخت شاهی نشانیده، خطبه و سکه را به نام او نمود و مقصود خاص بیگ، آنکه سلطان محمد را مانند ملکشاه گرفته، هردو را به قتل رساند و تاج و تخت سلطنت را برای خود استوار دارد و سلطان محمد، مطلب را دانسته، پیشدستی کرده، خاص بیگ پسر پانگری را گرفته، بی سؤال و جواب او را بکشت<sup>۷</sup> و خود را از خیال او آسوده داشت و اتابک شمله که از خوزستان در خدمت سلطان محمد آمده بود خائف گشته به جانب خوزستان گریخت.<sup>۸</sup>

در سال ۵۵۲ ه: شاهنشاه، سلطان سنقر بن ملکشاه بن ابی ارسلان سلجوقی که تمامی طبقات سلاطین سلجوقیه معاصر با او در اطاعت و تحت اقتدار او بودند، وفات یافت<sup>۹</sup> و هفتاد و سه سال زندگانی نمود و شصت سال پادشاهی داشت که چهل سال بر بیشتر ممالک مسلمانی خطبه را با القاب او می خواندند و سکه را به نام او می زدند.

و در سال ۵۵۳ ه: سلطان ملکشاه پسر سلطان محمود سلجوقی به خوزستان آمده<sup>۱۰</sup>، دست تطاول

۱. در متن: (واده) از روی متن روضة الصفا اصلاح شد.

۲. روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۰۷.

۳. در روضة الصفا: (شومله) رک: ج ۴، ص ۶۰۷. در سلجوقنامه و راحة الصدور نیز (شومله) است. رک: ص ۲۹۰.

و رک: سلجوقنامه، ص ۶۷ و ۶۸.

۴. بنا بر روضة الصفا، مدت سیزده سال حکومت کرده است و در شهر شیراز خانقاهی و مسجدی و مناره ای رفیع ساخته است. رک: ج ۴، ص ۶۰۷.

۵. در راحة الصدور راوندی: (خاص بیگ بک ارسلان بن پانگری) وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه، رک: ص ۲۳۳.

۶. رک: راحة الصدور، ص ۲۵۴.

۷. رک: داستان کشتن خاص بیگ در راحة الصدور، ص ۲۹۰. و تاریخ دولت آل سلجوقی، ص ۲۷۹. و روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۳۳.

۸. رک: راحة الصدور، ص ۲۹۰.

۹. رک: کامل، ج ۹، ص ۵۵.

۱۰. رک: کامل، ج ۹، ص ۶۰.

اتابک شمله، ترکمان، را از آن بلاد کوتاه داشت و او را در قلعه دندرزین<sup>۱</sup> متحصن داشت [و] فصد فارس نمود و با فرکیانی وارد فارس گردید.

و در سال ۵۵۴: سلطان محمد بن سلطان محمود بن سلطان محمد بن ملک شاه اول، در بغداد وفات یافت و از عمرش سی و دو سال گذشته بود و امراء و اعیان مملکت به صوابدید یکدیگر اتفاق جسته سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی را برای تاج و تخت اختیار کرده، به رسل و رسائل او را از موصل که جای استقرار او بود به همدان دعوت نمودند و سلیمان شاه بر جناح تعجیل وارد همدان گردیده بر اورنگ شاهی قرار گرفت.<sup>۲</sup>

و در همین سال [۵۵۴]: ملک شاه بن سلطان محمود چون از وفات برادر مطلع گردید با لشکر فارس به سرداری امیر تکلّه بن زنگی سلغری که در کتاب کامل ابن اثیر او را دکلاء سلغری<sup>۳</sup> نوشته و لشکر خوزستان به سرداری یعقوب بن ارسلان ترکمانی مشهور به اتابک شمله از فارس و خوزستان به اصفهان آمده، لوای اقتدار برافراشت و نواحی اصفهان را ضمیمه فارس و خوزستان نمود.

در سال ۵۵۵: ابو عبد الله محمد المقتفی لاسرائه بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی وفات یافت<sup>۴</sup> و از عمرش شصت و شش سال گذشته بود و بیست و چهار سال او را خلیفه می دانستند، پس اعیان ملک و ملت عقد بیعت را برای خلف الصدقش یوسف بسته، با او بیعت کردند و او را المستنجد بالله گفتند.

در همین سال ۵۵۵: سلطان ملک شاه بن سلطان محمود شاه، در اصفهان مسموم شده وفات یافت<sup>۵</sup> و خطبه و سکه اصفهان را به نام سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک شاه اول قرار دادند و امیر تکلّه سلغری و اتابک شمله ترکمانی عود به فارس و خوزستان نمودند.

در سال ۵۵۶: سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی بعد از استیلا بر ممالک در تمامی شب و روز هشیاری را گذاشته، مستی دائمی را برداشت و روزها با مسخرگان<sup>۶</sup> سخریه نموده، شبها در آغوش شاهدان آرمیده، روزی گردبازوی وزیر که مردی تمام و آراسته بود<sup>۷</sup> و مدار سلطنت را به دست داشت، خدمت سلیمان شاه آمد، مرد مسخره، به اجازه شاهی، با وزیر سخریه کرده تا آنکه آلت مردی را به وزیر حواله داد<sup>۸</sup>، خاطر وزیر برنجید و بعد از بیرون

۱. در کامل: (دندرزین) ر.ک: ج ۹، ص ۶۱. و ر.ک: سلجوقنامه، ص ۶۶ که می نویسد: او را در همدان در برجی محبوس کردند.

۲. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. ر.ک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۵۴ ج ۹، ص ۶۷. در کامل در این محل و موارد دیگر بجای تکلّه (دکلاء) آمده است. در بوستان سعدی در حکایتی به مطلع:

در اخبار شاهیان پیشینه هست که چون تکلّه بر تخت زنگی نشست

ستوده شده است. ر.ک: بوستان، چاپ علی اف ص ۳۴.

۴. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۶۸.

۵. مشروح این واقعه را در کامل، ج ۹، ص ۷۱، بخوانید.

۶. در متن: (مسخره گان).

۷. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۷۲.

۸. در متن: (داده).

آمدن، اعیان دولت را خواسته و بعد از مشاوره، اولاً مسخره را بکشتند، پس سلیمان شاه را گرفته، در قلعه همدان حبس کرده، شبانه او را بکشتند، پس رسولی خدمت اتابک ایلدگز والی آذربایجان فرستاده، اظهار انقیاد و اطاعت داشته، خطبه و سکه را به نام ارسلان شاه بن-طغرل شاه بن سلطان محمد بن ملک شاه که مادر او در تحت ازدواج اتابک ایلدگز بود قراردادند.<sup>۲</sup>

در کتاب *دو ضلع الصفا* نوشته است<sup>۳</sup>، در زمان سلطان مسعود سلجوقی، برده فروشی چهل نفر غلام آورده وزیر پادشاه، نایب خود را فرستاد<sup>۴</sup> و سی و نه نفر آنها را خرید و یک نفر دیگر برای حقارت جثه او، رد فرمود، چون خواستند او را به برده فروشی رد کنند رو را به نایب وزیر کرد<sup>۵</sup> که سی و نه نفر را برای وزیر خریدید مرا برای خدا بخرید، سخنش مؤثر شده او را خریده تربیتش نمودند، در هر مرتبه ای بود، گوی سبقت از همگنان می ربود تا آنکه کارش به مداخله امور دولتی رسید و به احسن وجوه از عهده لوازش برآمد، پس سلطان مسعود برادرزاده خود ارسلان شاه را به او سپرد و او را اتابک قرار داده، روانه آذربایجان داشت و او را اتابک ایلدگز گفتند، پس والده ارسلان شاه را در عقد ازدواج خود در آورد و دو نفر پسر از آن زن متولد گردید: یکی را پهلوان محمد و دیگری را قزل ارسلان گفتند.

و در همین سال [۵۵۶]: جماعتی شاهزاده محمود پسر ملک شاه دویم را از اصفهان به طمع فارس برداشته، قصد شیراز کردند. اتابک زنگی بن مودود سلغری آنها را استقبال کرده، شکست داد و شاهزاده محمود را از آنها گرفته در قلعه استخر محبوس داشت.<sup>۶</sup>

و در همین سال [۵۵۶]: اتابک ایلدگز، رسولی به جانب فارس روانه فرمود و از اتابک زنگی طلب اطاعت و انقیاد نمود، اتابک زنگی، شاهزاده محمود را از حبس در آورده، بر اریکه سلطنت نشاند و پنج نوبت را در سرای او زدند و اتابک زنگی سلغری برای اتابک ایلدگز پیغام داد که حضرت المستنجد بالله، بلاد فارس را به مقاطعه بهمن وا گذاشته و سلطنت را به شاهزاده محمود داده است، پس اتابک ایلدگز با چهل هزار سوار به قصد فارس به اصفهان آمد چون خواست به جانب فارس شود خبر مخالفت جماعتی را که در تحت اقتدار او بودند شنید و از اصفهان فسخ عزیمت فارس را نمود.

در سال ۵۵۷: اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود بن سنقر سلغری، خاتم ملک را در انگشت اعقاب خود کرده از شرفه سریر به غرفه سرور قرار گرفت و مدت چهارده سال لوای اقتدار در مملکت فارس برافراشت و چون درگذشت، اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود سلغری به جای برادر<sup>۷</sup> نشست، دولتیاری روشن روان با رأی پیر و بخت جوان بود، در وقت وفات برادر حاضر

۱. (سلطان سلیمان را به قلعه همدان منتقل کردند و پیاله ای مسموم وی را بخوراندند مرگی بد و دردناک به سلاقتش فرستادند). تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۳۵۶. و *راحة الصدور*، ص ۲۷۹.

۲. ر.ک: تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۳۵۶.

۳. و همچنین ر.ک: سلجوقنامه ظهیری، ص ۷۵، در باره اتابک، که می نویسد: (پند خاص کمال الدین سمیری بود وزیر سلطان مسعود سمیری را در بغداد بکشتند. ایلدگز به خدمت مسعود افتاد).

۴. در متن: (فرستاده).

۵. در متن: (کرده).

۶. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۷۴.

۷. در شیرازنامه، زنگی بن مودود (برادر زاده اتابک سنقر) دانسته شده است. ر.ک: شیرازنامه، ص ۷۳.

نبود، سابق<sup>۱</sup> نام شوهر خواهرش و الب ارسلان سلغری طمع در افسر و سریر کردند<sup>۲</sup>، بعد از ورود، اتابک زنگی آنها را منهزم ساخته بر اریکه اقتدار قرار گرفت.

در سال ۵۶۴: لشکر و رعیت مملکت از سوء سلوک اتابک زنگی بن مودود سلغری شکای گشته، پیغام برای اتابک شمله یعقوب بن ارسلان، والی خوزستان فرستادند<sup>۳</sup> و سپاه در اطاعت و انقیاد او شدند و اتابک زنگی فرار نمود و در داراب، پناه به جماعت شبانکاره برده، او را محافظت داشتند و اتابک شمله ترکمانی، بنای ظلم و بی‌اعتدالی را گذاشته<sup>۴</sup> شکایت مردم از او بیشتر از اتابک زنگی گردید و اهل مملکت، اتابک زنگی را آورده، سر در چنبر اطاعتش درآوردند و اتابک شمله را از فارس خارج نمودند.

در سال ۵۶۶: المستنجد بالله، یوسف بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی، وفات یافت و از عمرش پنجاه و شش سال گذشته بود، پس به صلاح اعیان، والد الصدقش ابو محمد حسن بجای پدر قرار گرفت<sup>۵</sup> و او را المستضی<sup>۶</sup> بنور الله گفتند.

در سال ۵۶۸: اتابک ایلدگز در همدان وفات یافت<sup>۷</sup>، پس خلف الصدقش، اتابک پهلوان محمد به جای پدر نشست و ارسلان شاه بن طغرل بن سلطان محمد بن ملک شاه که برادر مادری پهلوان بود همچون زمان اتابک ایلدگز، به خطبه و سکه قناعت کرده، در زاویه اختفا بسر [می برد]<sup>۸</sup>.

در سال ۵۶۹: در بغداد و ماوالاه، تگرگ باریده<sup>۹</sup> که کوچکهای آن به اندازه نارنجی بود و چندین نفر مردم و حیوانات را بکشت.

در سال ۵۷۰: اتابک شمله یعقوب بن ارسلان ترکمانی، به قصد تنبیه جماعت ترکمانان از خوزستان به جانب آنها برفت و آن جماعت پناه به والی عراق عجم بردند و اتابک شمله با لشکر خوزستان به عراق رفته، جنگ در پیوست و در میانه تیری به اتابک شمله رسیده از اسب افتاده، اسیر تقدیر گردید و بعد از دو روز وفات یافت و اصلش از ترکمان آقشری بود<sup>۱۰</sup>.

در سال ۵۷۱: اتابک مظفرالدین زنگی، ابن مودود بن سنقر سلغری تاج و تخت را بدرود نمود.<sup>۱۱</sup>

دریغ سلطنت و تاج و تخت و نگین  
گرفته روی زمین تیغشان به مدتها  
که بازماند به ناکام از طغان و تگین  
ولی چه سود پس از مرگ رفت زیر زمین  
مدت چهارده سال، سلطنت فارس را داشت و در همین سال خلف الصدقش تکلّه بن اتابک

۱. ر.ک: شیرازنامه، ص ۷۳.

۲. در متن: (گردید).

۳. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰۸.

۵. در متن: (المستظی).

۶. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۱۹.

۷. در متن: (برده).

۸. در متن: (باریده).

۹. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۳۴.

۱۰. شیرازنامه، ص ۷۵ و تاریخ گزیده، ص ۵۰۴ که وفات او را در سال ۵۷۰ می‌داند.

زنگی، به جای پدر نشسته او را اتابک مظفرالدین تکه گفتند و وارث تاج و تخت پدر گردید و در ضبط ممالک و حفظ مسالک در طریقه آباء خود پوئیدا و خواجه امین الدین محمد کازرونی<sup>۲</sup> را که حاتم عهد خود بود به وزارت اختیار نمود.

در سال ۵۷۳: ارسلان شاه بن طغرل بن سلطان محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی در همدان وفات یافت<sup>۳</sup> و بعد از او خطبه و سکه را به نام خلف الصدقش طغرل بن ارسلان شاه قرار دادند و او را طغرل شاه سیم گفتند و مانند والد ماجدش زائد از خطبه و سکه نخواستند، در تحت اقتدار اتابک پهلوان محمد، تمکن یافت.<sup>۴</sup>

در سال ۵۷۵: اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز در غیبت اتابک تکه فرصت یافته به دارالملک شیراز آمد و اهلش را قتل و اسوالش را غارت کرده، عود نمود، پس<sup>۵</sup> اتابک تکه پسر اتابک زنگی سلغری به شیراز آمد و جراحات این حادثه را به مرهم مرحمت و داروی مکرمت تدارک فرمود و باروی شیراز را که از حوادث خراب شده بود، دوباره احداث فرمود.<sup>۶</sup>

در همین سال [۵۷۵]: المستضی بنورالله، ابو محمد حسن بن المستنجد بالله، وفات یافت و از عمرش سی و شش سال گذشته بود و نه سال خلافت نمود، پس، ارباب حل و عقد یا خلف الصدقش، ابو العباس احمد بیعت خلافت نموده، او را الناصر لدین الله گفتند.<sup>۷</sup>

در سال ۵۷۷: اتابک مظفرالدین طغرل بن اتابک سنقر سلغری، چندین بار، لشکر از عراق به فارس کشید و در هر مرتبه فیروزی با تکه بود و در جنگ آخر اسیر گشته به فرمان اتابک تکه، چشم او را سیل کشیده، او را کشتند.<sup>۸</sup>

در سال ۵۸۲: اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز وفات یافت و برادرش اتابک قزل ارسلان که نامش عثمان بود به جای او قرار گرفت و اوای سروری بر ممالک آذربایجان و ری و عراق عجم و اصفهان برافراشت.<sup>۹</sup>

در همین سال [۵۸۲]: طغرل شاه سلجوقی که در خدمت پهلوان محمد به خطبه و سکه شاهی قناعت داشت از همدان گریخته، جماعتی از امراء به او پیوستند و با قزل ارسلان، چندین مرتبه جنگ کرد.

در همین سال [۵۸۲]: پنج ستاره سیاره در برج میزان که از برجهای هوایی است جمع شد و تماس متجمین حکم نمودند که بادهای بیاید و درختان بزرگ را بیندازد و خانه ها را خراب کند، از اتفاق در آن وقت دانه خرمنها از گاه جدا نگشت<sup>۱۰</sup>، چنانکه گفته اند:

۱. در متن: (بود پوئیدا).

۲. ر.ک: شیرازنامه، ص ۷۴.

۳. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۴۳.

۴. ر.ک: راحة الصدور، ص ۲۸۱ تا ۳۳۰.

۵. در متن: (پش).

۶. ر.ک: شیرازنامه، ص ۷۴.

۷. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۴۸ و ر.ک: تجارب السلف، ص ۳۱۴ و ۳۱۶ و ۳۱۹.

۸. ر.ک: شیرازنامه، ص ۷۴.

۹. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۴.

۱۰. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۵ و روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۳.

گفت انوری<sup>۱</sup> که از اثر بادهای سخت<sup>۲</sup> ویران شود سراچه و کاخ سکندری  
 در روز حکم او نوزیسه است هیچ باد  
 در سال ۵۸۳: از اتفاقات نادره، روز شنبه اول محرم، عید نوروز جلالی و چهاردهم آذرماه  
 رومی سال ۱۴۸۹ اسکندریه ماه و آفتاب در اول برج حمل بودند<sup>۳</sup> که اول سال عرب و اول سال  
 فرسی و اول سال روم در یکروز بود.

و در همین سال [۵۸۳]: طغرل شاه سلجوقی بیشتر از عراق عجم را تصرف نموده و بر  
 قزل ارسلان بتاخت پس هریک رسولی به خدمت خلیفه فرستادند و مطالبه لقب شاهی را کردند  
 و خلیفه رسول طغرل را مایوس داشت و رسول قزل ارسلان را با نیل مقصود روانه نموده، او را  
 به لقب شاهی سرافراز فرسود<sup>۴</sup> و در آخر کار پیغام فرستاد الملك بعد ابی لیلی لمن غلبا پس  
 قزل ارسلان شاه بر طغرل شاه فائق آمده او را گرفته محبوسش نمود، پس سمالک آذربایجان و ری  
 و عراق عجم و اصفهان او را مسلم گردیده و اتابک تکلّه بن اتابک زنگی سلغری پادشاه فارس در  
 انقیاد و اطاعت اتابک قزل ارسلان درآمد.<sup>۵</sup>

و در سال ۵۸۷: در اصفهان، اتابک، قزل ارسلان بن اتابک ایلدگرا در جامه خواب  
 کشتند و قاتل او معلوم نگشت و خلف الصدقش قتلق اینانج به جای پدر نشست.<sup>۶</sup>  
 و در سال ۵۸۸: طغرل شاه بن ارسلان شاه، از حبس قزل ارسلان، نجات یافت و جماعتی  
 در نزد او آمده او را به پادشاهی برداشتند.<sup>۷</sup>

و در سال ۵۸۹: با قتلغ اینانج مصاف داده، اینانج شکست یافت<sup>۸</sup> و به جانب ری شتافت  
 و از علاءالدین تکش خوارزمشاه، حمایت و اعانت جست، خوارزمشاه قاصد ری گردید و چون  
 وارد شد خبر طغیان برادر خود را شنید، بر جناح استعجال عود به خوارزم نمود. پس رایت  
 اقتدار طغرل شاه افراشته گشت.<sup>۹</sup>

و در سال ۵۹۰: باز خوارزمشاه به استدعای قتلغ اینانج، عود به جانب ری نمود و طغرل شاه،  
 پیش از اجتماع لشکر خود با خواص اصحاب، به ری آمده با سپاه خوارزم که چندین برابر او  
 بود مصاف داد و در بین از اسب افتاده، به دست خوارزمیان کشته گشت.<sup>۱۰</sup>  
 در کتاب روضة الصفا نوشته است<sup>۱۱</sup>: بعد از طغرل شاه بن ارسلان شاه سلجوقی، آفتاب دولت

۱. این شعر را دولتشاه سمرقندی به فرید کاتب شاعر معاصر انوری نسبت داده است. رک: تاریخ ادبیات صفا، جلد  
 دوم، ص ۶۶۳.  
 ۲. در متن: (باد پای سخت).  
 ۳. رک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۵.  
 ۴. رک: کامل، ج ۹، ص ۱۸۹.  
 ۵. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۶.  
 ۶. رک: کامل، ج ۹، ص ۲۱۸. در شیرازنامه، ص ۷۹: قطع خان. و رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸: قتلق.  
 ۷. در متن: (برداشته) - رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸.  
 ۸. روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.  
 ۹. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۹.  
 ۱۰. رک: سلجوقنامه، ص ۹۱. و روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۰۵.  
 ۱۱. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۵۱.

سلجوقی، به مغرب فنا متواری گردید و ماه حشمت خوارزمشاهیان، لامع گشت، نوتی الملک من تشاء و تنزع الملک من تشاء و مدت سلطنت سلجوقیان از سال ۴۳۲ هـ که زمان جلوس طغرل اول است تا سال ۵۹۰ هـ که سال وفات طغرل سیم است ۱۵۸ سال در ممالک ایران پادشاهی داشته‌اند.

در سال ۵۹۱ هـ: اتابک مظفرالدین تکلّه بن اتابک زنگی سلغری زندگانی را بدرود نمود<sup>۱</sup> و مدت بیست سال پادشاهی فارس را داشت و بعد از وفات او برادر ارجمندش اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن اتابک زنگی نعم الخلف آمده به جای برادر نشست و مالک تاج و تخت مملکت فارس گردید و در اوائل حال وزارت مملکت را به رکن الدین صلاح کرمانی وا گذاشت و پس از او، اسورات ملکی و دولتی را به اعلم و افضل زمان، خواجه عمیدالدین ابونصر اسعد افزری که در تماس فنون علمیه بذروه کمال رسیده بود راجع فرمود. صاحب کتاب و صاف فرموده است<sup>۲</sup>، چون عمیدالدین<sup>۳</sup> به رسالت به حضرت سلطان محمد خوارزمشاه برفت، او را اعزاز فرموده، بر کرسی زرین نشاند و در بین محاورت، سخنی از صنعت مطابقه آمد، حضرت خوارزمشاه فرمود:

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم      بر دوست بسیار کیم و بر دشمن شوم  
و بر سبیل امتحان، خواجه عمیدالدین را به اتمام آن اشارت نمود و خواجه بدیهه<sup>۴</sup> گفت:  
از حضرت ما برند انصاف به چین      وز هیبت ما برند ز نثار به روم  
حضرت خوارزمشاه به زبان خود، خواجه را ستایش فرمود.

در نزدیکی سال ۵۹۳ هـ: نواحی کرمان در تحت اقتدار اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی درآمد و برادرزاده خود محمد بن زیدون<sup>۵</sup> را والی کرمان نمود و چون مداخل دیوانی کرمان به مخارج لشکری کفایت نداشت عشری بر خراج افزوده آنرا فدیة الملک نام نهاد<sup>۶</sup> و بعد از سالی رعیت به تظلم آمده به عدل و انصاف اتابکی فدیة الملک را برداشته و مالیات مقرر را برقرار داشت<sup>۷</sup>.  
در سال ۶۰۰ هـ: اتابک اوزبک بن اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز، در غیبت اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی از عراق عجم لشکر کشیده، دارالملک شیراز را مسخر نموده در تحت اقتدار خود آورد و از قتل و غارت فروگذاری نکرده بزودی عود نمود<sup>۸</sup>.

در سال ۶۰۲ هـ: سلطان غیاث الدین شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه، با لشکری چون مور و مار، وارد فارس گردید و دارالملک شیراز را مسخر داشت [و] اهالی آنرا به انواع شکنجه و عقوبات مصادره و مطالبه عنیف فرمود، هرچه را یافتند، برداشتند، عالی شیراز را سافلها نمودند و قبل از وقت سلطان غیاث الدین لشکر خود را منع از قتل نموده بود و از این رهگذر آسیبی

۱. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷.  
۲. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷. این روایت با آنچه در تاریخ گزیده آمده است اندکی تفاوت دارد. رک: تاریخ-گزیده، ص ۴۹۹. و روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۰۸.  
۳. در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷: (عمیدالدین ابونصر اسعد ایزاری) است.  
۴. در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸: (محمد بن زیدان) است.  
۵. در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸: (فدیة الملائک) است.  
۶. (کرمان تا سال ۶۰۷ در تصرف اتابک بماند). تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸.  
۷. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۹.

نرسانیدند و سلطان غیاث‌الدین با لشکر خوارزم به جانب خوزستان شتافت.<sup>۱</sup>  
 در سال ۶۰۷: محمد بن زیدون والی کرمان، برادرزاده اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی با عم کامگار خود عصیان نموده، نواحی کرمان را از تحت اقتدار عم خود بیرون کرده، در تصرف دیوان سلطان محمد خوارزمشاه قرار داد.<sup>۲</sup>

در همین سال [۶۰۷]: سنجر<sup>۳</sup> نام، غلام خلیفه الناصر لدین الله که به حکومت خوزستان برقرار بود از احکام الناصر لدین الله، تقاعد نمود و مؤیدالدین نایب‌الوزاره، با لشکر بغداد به خوزستان آمد و چون سنجر مقاومت نداشت به شیراز آمده، پناه به اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی<sup>۴</sup> جست و اتابک او را مکرم داشت و مؤیدالدین به ارجان آمده، رسولی خدمت اتابک فرستاده، سنجر را بخواست و بعد از عهد و میثاق برای سنجر او را روانه ارجان داشت.

در سال ۶۱۴: اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی، با لشکر فارس به اصفهان رفته، بی‌منازعه، اهلش<sup>۵</sup> در انقیاد و اطاعت اتابک درآمدند<sup>۶</sup> پس از اصفهان با هفتصد نفر سوار کارزار، قاصد ری گردید و در نزدیکی ری با لشکر خوارزمشاه که از عده مور و حدت مارگذشته بود ملاقات کرده، جنگ در انداخت و چندین صف از خوارزمیان را برداشت و چون سلطان محمد خوارزمشاه پسر سلطان تکش خوارزمشاه، کشتش و کوشش اتابکی را بدید به سرداران سپاه خود سپرد که اتابک را بی‌زیان و آسیب باید به سوی من آورید پس تمامی لشکر برگرد او جمع گشته از هر جانب سرد و مرکب را می‌انداخت و مردانگی خود را جلوه می‌داد و در بین اسبش به رو درآمد و از زمین بر زمین افتاد و او را گرفته، خدمت خوارزمشاه بردند و حضرت خوارزمشاه او را معاتب داشت که با این سپاه کم چرا با لشکر انبوه در آمیختی، در جواب گفت آنها را لشکر دشمن پنداشتم نه سپاه خداوندگار<sup>۷</sup>، پس خوارزمشاه محاورت او را چون محاربتش پسندیده او را محترم داشت، در خیمه احترام او را به تنهایی سمارست داشتند و در وقت فراغت او را ندیم مجلس می‌داشت، پس بنای تسالم و تصالح شده<sup>۸</sup> که هر ساله ثبت خراج مملکت فارس را به درگاه سلطانی رساند و سه قلعه واقع در جلگه<sup>۹</sup> سرودشت و ابرج<sup>۱۰</sup> که حضرت فردوسی فرموده است:

به سه گنبدان ستخرگزین      نشستنگه شاه ایران زمین<sup>۱۱</sup>

۱. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۹.
۲. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸، در آنجا آمده است که رضی‌الدین، محمد را وادار کرد تا راه عصیان در پیش گرفت و کرمان را به بهای اندک بفروخت.
۳. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۳۰۲.
۴. در کامل، ج ۹، ص ۳۰۳: اتابک عزالدین سعد بن زنگی (تکله) است.
۵. در متن: (اهلش را).
۶. ر.ک: کامل، ج ۹، ص ۳۱۴.
۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۰۹.
۸. در متن: (شد).
۹. در متن: (جلگاه).
۱۰. در متن: (ابرج) ولی در فارسی نامه ابن بلخی (ص ۱۲۵ و ۱۵۷) (ابرج) است.
۱۱. روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۰. و ر.ک: فارسی نامه ابن بلخی، ص ۱۵۶.

اول آنها را که قلعه اشکنوان گویند، در ناحیه بلوک ابرج است و دویم و سیم را قلعه استخر و قلعه شکسته که بر جلگه<sup>۱</sup> مرودشت است به کوتوالان شاه خوارزم سپارد و پسر خود زنگی را در آستانه شاهی گذارد، ملکه خاتون دختر نیک اختر خود را در عقد ازدواج سلطان جلال الدین منیکبرنی پسر حضرت خوارزمشاه درآورد، پس اتابک سعد همه گزارشات<sup>۲</sup> را قبول کرده، خلعتهای سلطانی را پوشیده، با هزار سوار خوارزمی، روانه فارس گردید. پس ابوبکر پسر اتابک سعد از قراردادهای پدر چون باخبر گشت همه را انکار داشته بر مخالفت پدریکجهت گردید و با جمعی از اتباع خود به استقبال پدر آمد و جماعتی را برکنار راه قریه مائین<sup>۳</sup> که جای عبور بود گذاشت و هر کس از خوارزمیان از آن راه می آمد او را می کشتند تا صد نفر سوار خوارزمی را کشتند و بازماندگان خوارزمی پنداشتند که اتابک سعد، نقض عهد کرده است، خود را برکناره کشیدند. پس ابوبکر بر تماست همراهان پدر حمله نمود و جماعتی را شکست داد و چون به نزدیک پدر رسید تیغ بی شرمی را بر روی پدر کشید، اتابک سعد گفت فرزند من پدر توأم ابوبکر گفت دانسته‌ام و بر پدر حمله برد اتابک سعد او را به یک گرز آهنین بر زمین انداخت و او را در قلعه استخر محبوس داشت<sup>۴</sup>، پس به جانب خوارزمیان رفته، عذرخواه گردید و چون وارد شیراز گردید، حصار شهر را تجدید کرد، پس مسجد جامع جدید<sup>۵</sup> را که به مسجد نو شهرت یافته چون عرصه مکرمت خود وسیع و مانند همت عالی خود رفیع، احداث فرمود، درازی این مسجد میانه مشرق و جنوب و مغرب و شمال<sup>۶</sup>... ذرع شاه و پهنای آن... ذرع شاه و چهارطاق مرتفع و... طاق کوچک و چندین شبستان در این ساخته‌اند و تا کنون که سال به ۱۳۰۱ رسیده باقی است اگرچه چندین بار تعمیر شده و تعمیر آخرین آن بعد از خرابی از زلزله سال ۱۲۶۹ از مرحمت پناه حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی<sup>۷</sup> طاب‌ثراه است که چندین هزار تومان وجه نقد در عمارت آن صرف نمود و از آثار اتابک سعد در شیراز بازار بزرگ است که نامش تا این

۱. در متن (جلگه).

۲. در متن: (گزارشات).

۳. رک: فارسنامه این بلخی، ص ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۰.

۴. در شیرازنامه، آمده است که: (اتابک... حکم فرمود و او را در قلعه سفیدنوبنجان محصور و مقید گردانیدند و بند نهادند). ص ۷۶.

۵. در شیرازنامه، آمده است که: (مسجد جامع شیراز که به مسجد نو اشتهار دارد نه در شیراز که در اکناف فارس و بغداد و عراق و اغلب و اکثر اقالیم بزرگ، با فسحت تر و عالی تر از آن مسجد نساخته‌اند و نشان نداده‌اند و گویند امیر المؤمنین علی (ع) در شهر کوفه مسجدی بنا فرموده مشهور است که در بلاد عرب بزرگتر از آن مسجد نساخته‌اند، احتیاط کرده‌اند و مسجد نو که اتابک سعد در شیراز بنا فرموده به چند قدم از آن بزرگتر است... دیگر رباط شهر الله که به رباط کرک اشتهار دارد... دیگر اشارت فرمود تا پیرامن شهر شیراز سوری از نو بنیاد نهادند و تمام کردند). (ص ۷۸).

۶. مؤلف این اعداد را ذکر نکرده و جای آن در متن خالی است اما در کتاب پناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، آمده است که: (صحن این مسجد به طول تقریبی ۱۷۰ متر و به عرض تقریبی ۹۰ متر است و در چهار سمت آن چهار طاقنمای بزرگ ساخته‌اند... در دو طرف جنوبی آن دو شبستان بسیار وسیع ساخته‌اند که یکی بشکل سردابه در زیر بالائی است طرفین این شبستانها دو حیاط بوده... دورتادور صحن باریکه‌ای به عرض ۷ متر ساخته شده که جلو آنها طاقهایی زده‌اند). (ص ۲۰۶).

۷. رک: مساجد شیراز در همین کتاب، گفتار دوم.

زمان باقی است.

در سال ۴۴۱: بعد از آمدن سپاه تاتار به صفحات عراق عجم و ری و خرابی و برگشتن آنها، چنانکه ستون تواریخ از آن قصه مشحون است، سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه پسر سلطان تکش خوارزمشاه، ممالک ری و عراق عجم و اصفهان را متصرف گردید<sup>۱</sup> و در این سال بغته<sup>۲</sup> به فارس یورش آورد و اتابک مظفرالدین سعد مقاومت نیاورده در قلعه استخر<sup>۳</sup> متحصن گردید و سلطان غیاث‌الدین بی کلفت و مشقت، دارالملک شیراز را مسخر فرموده بر اریکه اقتدار قرار گرفت پس به صلاحدید، فارس را قسمت نموده، بهره‌ای را برای اتابک گذاشت و باقی را در تحت اختیار سلطان غیاث‌الدین قرار دادند و غیاث‌الدین در شهر شیراز متمکن گردید.

در سال ۴۴۲: سلطان جلال‌الدین منیکبرنی پسر دیگر سلطان محمد خوارزمشاه، در سالهای پیش، از سپاه تاتار چنگیزخان شکست یافته به هندوستان گریخت، پس از هندوستان به قصد ممالک سوروئه خود از مکران به کرمان آمده پس به فارس رسید و اتابک سعد به او ملتجی شد و آنچه را از مملکت فارس در تصرف سلطان غیاث‌الدین برادرش بود به عقد صلح گرفت [و] به اتابک رد فرمود پس غیاث‌الدین به اصفهان و جلال‌الدین به خوزستان رفتند<sup>۴</sup>.

در همین سال [۴۴۲]: الناصر لدین الله ابوالعباس احمد بن ابومحمد حسن المستضی بامر الله وفات یافت<sup>۵</sup> و هفتاد سال از عمرش گذشته بود و چهل و شش سال زمان خلافت داشت پس خلف‌الصدقش ابونصر محمد بن الناصر لدین الله به جای پدر نشسته اعیان بغداد با او بیعت کرده او را الظاهر بامر الله گفتند<sup>۶</sup>.

و در سال ۴۴۳: ابونصر محمد الظاهر بامر الله ابن الناصر لدین الله، خلیفه عباسی وفات یافت<sup>۷</sup> و نهمه خلافت داشت پس به مشاورت اهل بغداد، خلف‌الصدقش ابوجعفر منصور به جای پدر نشست و با او بیعت خلافت کردند و او را المستنصر بالله گفتند.

و در همین سال [۴۴۳]: اتابک مظفرالدین سعد بن زنگی سلغری از تخت شاهی برخاست<sup>۸</sup> و تخته خاک را بستر خود ساخت و بیست و نه سال پادشاهی داشت.

جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست<sup>۹</sup>

و خواجه عمیدالدین اسعد افزری به وزارت اتابک سعد باقی بود و بعد از ادای لوازم تعزیت در وفات اتابک سعد بن زنگی ولد الصدقش اتابک مظفرالدین قتلغ خان ابوبکر، نعم الخلف

۱. رک: کامل، ج ۹، ص ۳۵۳.

۲. در متن: (بعثه).

۳. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۰. و نزهة القلوب، ص ۱۳۲.

۴. رک: کامل، ج ۹، ص ۳۵۵.

۵. رک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۰.

۶. رک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۱.

۷. رک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۸.

۸. در متن: (برخواست) — رک: شیرازنامه، ص ۸۱.

۹. شعر از فردوسی است. رک: شاهنامه، جلد سوم، ص ۳۱-۴۱، بیت ۸۲۹، چاپ دیر سیاقی.

آمده به حکم ارث و استحقاق به جای پدر بر اریکه سلطنت قرار گرفت<sup>۱</sup> و خرابیهای<sup>۲</sup> مملکت فارس را که چندین بار لشکر دشمن یورش آورده و بر احدی ابقا نکرده بود، به حسن معدلت و یمن دولت اتابک ابوبکر به آبادی مبدل گشت. پادشاهی مبارک ذات و خوش اعتقاد بود و در تقویت دین محمدی (ص) نهایت بذل جهد داشت بعدی که در زمان او کسی مباحثه علوم حکمت و جدلیه و منطق نتوانستی نمود<sup>۳</sup> و ارباب غرض در خیال اتابک جلوه دادند که علمای حکمت و کلام برخلاف سنت و جماعت اند و باعث ضلالت و گمراهی عوام شیراز می باشند و از جمله مولانا صدرالدین<sup>۴</sup> و مولانا عزالدین و امام شهاب الدین<sup>۵</sup> را که هر یک در الهیات و طبیعیات و هندسه و حساب فرید عصر و وحید دهر خود بودند به حکم اتابکی اخراج از بلاد فارس نمودند.

و اتابک ابوبکر در سال ۴۲۴: خواجه عمیدالدین اسعد افزری وزیر چندین ساله پدر خود را گرفته در قلعه اشکنوان ابرج<sup>۶</sup> محبوسش داشت و بساعشش آن که در ایامی که اتابک سعید بن زنگی اتابک ابوبکر را در صحرای مائین به یک ضربت گرز از اسب انداخت و در قلعه استخر محبوس داشت خواجه عمیدالدین یا شفاعت پسر را خدمت پدر نکرد یا شفاعت کرد و مقبول نیفتاد و با تمامت خوارزمشاهیان مکاتبه داشت و این جمله برخلاف رأی اتابک ابوبکر بود و چون خواجه را در حبس بردند این رباعی را به وجه ضراعت<sup>۷</sup> به حضرت اتابک فرستاد و فایده نداد:

ای وارث تاج و سلکت و افسر سعد  
بر من که چون نام خویشتن تا هستم  
بخشای خدای را به جان و سر سعد  
همچون الف ایستاده ام بر سر سعد  
و قصیده حبسیه خواجه عمیدالدین که به انواع صناعات شعریه زینت یافته در کتابهای ادبیه مندرج است و مطلع آن قصیده این است:

من یبلغن حمامات ببطحاء  
متمعات بسلسال و خضراء<sup>۸</sup>

تا آخر قصیده، در محبس اشکنوان بگفت و چون قلم و دواتی نبود آنچه را خواجه املاء می فرمود پسرش خواجه تاج الدین محمد بر دیوارها ثبت کرده، در خاطر خود نگاه می داشت. در همین سال [۴۲۴]: به فرمان اتابک ابوبکر او را روانه بهشت جاودان داشتند<sup>۹</sup> و وزارت مملکت فارس در وقت سلطنت اتابک ابوبکر بن سعد به امیر اعظم سعید مقرب الدین

۱. رک: شیرازنامه، ص ۷۹ و تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

۲. در متن: (خرابهای).

۳. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۹۱) آمده است که: (آنچنان پای بند دین محمدی بود که در زمان او کسی را جرات تحصیل حکمت و منطق نبود). این موضوع در شیرازنامه (ص ۸۲) هم آمده است.

۴. در شیرازنامه، (ص ۸۲ و ۹۳): (مولانا صدرالدین اشنهی که استحضار و استبصار او به کلیات علوم عقلی و نقلی چون بیاض نهار و ریاض بهار... و در علوم الهیات و طبیعیات و هیئت و هندسه و ادبیات و جدلیات سعی فرمود).

۵. در شیرازنامه، (ص ۸۲ و ۹۴): (امام شهاب الدین توره بشتی).

۶. رک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۶ و تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

۷. به معنی: فروتنی، رام شدن.

۸. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

۹. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۲.

ابوالمفاخر مسعود و اسیر فخرالدین ابوبکر، مفوض و راجع بود<sup>۱</sup> و امیراعظم مقربالدین، اعتماد و وثوقی تمام به مشایخ و صلحا داشت و فخرالدین ابوبکر، اصل رفیعی نداشت و نام پدرش ابونصر حوائجی بود که حوائج را به مطبخ سلطانی می‌رسانید اتفاقاً روزی نظر اتابک بر وی افتاده از ناصیه<sup>۲</sup> او تفرس بزرگی فرموده، او را در شماره غلامان خود قرار داد و روز بروز در کار خود ترقی نموده به پایه خزانه‌داری رسید و به اندک زمانی رتبه امارت بلکه مشارکت در کارهای سلطنت را بیافت<sup>۳</sup> و در اشاعه خیرات و افاضه مبرات و بنای ابواب خیر چنان سعی و جاهد بود که سالها به نیکناسی شهرت داشت و اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی در کار مملکت داری به اندازه‌ای بیدار بود که<sup>۴</sup> به محاسبات کلی و جزئی و اطلاع بر حال رعیت بومی و غریب باید خود واریسی کند و اگر دیناری اجحاف بر دولت و رعیت بود، نهایت مؤاخذة را می‌نمود و از پیش‌بینی‌های او در مملکت یکی آنکه بعد از استیلای لشکر مغول بر اکناف عالم، برادرزاده خود، تهمتن<sup>۵</sup> نام را به درگاه او کتای قاآن فرستاده پیشکشهای لایق گذرانیده و قرار داد که در هرسالی سی هزار دینار زر سرخ به رسم انقیاد کارسازی خزانه عامره‌خانی [نماید و]<sup>۶</sup> به این وسیله مملکت فارس را از ستم سپاه مغول محروس و محفوظ داشت و از جانب او کتای قاآن به لقب جلیل قتلغ‌خانی<sup>۷</sup> سرافراز گردید و در فرمان او را اتابک مظفرالدین قتلغ‌خان ابوبکر بن اتابک سعد بن زنگی سلغری می‌نگاشتند.

در کتاب قادیخ و صاف بر قوم شده که در عهد اتابک سعید، سعد بن زنگی خطاب سدس و عشر و مساحت و خرص<sup>۸</sup>، با املاک ملاک معهود نبود و وجوه مواشی سعین نشد [ه]<sup>۹</sup> و بیشتر آب زمینهای دیوانی اگر بذر<sup>۱۰</sup> و تقاوی از خاصه دیوان مقرر شدی مقاسمت آنرا به مناصفت سوسوم بودی والا اصلاً قلم تعرض و مطالبه منخسم<sup>۱۱</sup> داشتندی<sup>۱۲</sup>.

فیاطیب آمال نأت لیتها دنت فیدنوا من العیش المهنی بعیده<sup>۱۳</sup>

اتابک ابوبکر با خواص دولت و امنای مملکت مشورت کرد که طمع اسرای مغول و توقعات خواتین و اخراجات ایشان زیاده از آن است که در حوصله محصول این ملک گنجد و مصالح خزانه و مواجب لشکر و دیگر لوازم سلطنت که اسری سهم و لابد است بدان مضاف می‌کرد و رأی همگنان در این مصلحت چه اندیشه دارد و بر این اندیشه چه مصلحت می‌بینند،

۱. ر.ک: تاریخ گزیده، ص ۵۰۵.
۲. در متن: (نیافت).
۳. در متن: (بی محاسبات).
۴. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.
۵. در متن: (داده).
۶. در متن: (خان).
۷. خرص به معنی: تخمین کردن میوه.
۸. در متن: (نشد و).
۹. در متن: (بزر).
۱۰. منخسم به معنی: بریده، بریده شونده.
۱۱. ر.ک: مشروح این امر در تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۵.
۱۲. تاریخ و صاف، ص ۱۶۱.

عمادالدین میراثی که منصب انشاء داشت<sup>۱</sup> و مولد او از عراق بود، تقریر کرد که شرع انور، اولوالامر را رخصت فرموده که برای حفظ حوزه اسلام و مصالح جمهور و غبطه ملک و ملت، از اغنیا و ارباب ثروت بهروجه استمداد کردن لطفاً و عنفاً، طوعاً و روعاً، شاید<sup>۲</sup> و رأی میراثی پسندیده خاطر اتابکی گردید، پس در دارالملک شیراز اعمالی وضع نموده و قوانین بر دخول اصناف و عشور<sup>۳</sup> بر خیول<sup>۴</sup> و جمال<sup>۵</sup> و اغنام<sup>۶</sup> و حمیر<sup>۷</sup> و یقور<sup>۸</sup> معین گردانید و اراضی و ضیاع که در تمامت ولایات، مشارب آن از سیل اودیه بود به نصف مقاسمه فرمود و املاک اربابی را از قنوات و طواحین<sup>۹</sup> و دوالیب<sup>۱۰</sup> و بساتین نسبت به اشخاص و مواضع ربع و خمس و سدس و عشر بالیسر و العسر<sup>۱۱</sup> آغاز نهاد و استخراج حقوق دیوانی از مزارعات و اشجار مشمرات بر مساحت و تقدیر و خرص و تقریر مبنی ساخت و در قری الاعالی شیراز چون مصب نهرا عظم بود تا کیدی در تقسیم مقاسم و ضبط افراد و اجزاء و ادوار و اجراء مشارب تا کیدی زیادت رفت و جرعه آب قراح<sup>۱۲</sup> در مذاق ارباب استحقاق و لکل اناس مشربهم<sup>۱۳</sup> منعص گشت در مثل است که اگر کسی را لقمه در مجرای حلقوم بگیرد معالجت آنرا به تجرع آب معاجله واجب دانند، اگر آب در رهگذر گلو گرفته شود وجه تداوی بهیچ چیز نتوان جست و دست از نعمت حیات<sup>۱۴</sup> باید شست:

یداوی بماء من یغص بلقمه و کیف اداوی اذ شرقت بماء

و مثال اعلی به وضع امثال این مقدمات، نفاذ و امثال یافت و به تقیر و قطمیر<sup>۱۵</sup> بر صفحات دساتیر و قوانین نامه ملک این رسوم ارتسام و اسوال عالم به خزانه اتابک عاید شد. اما عمادالدین میراثی، میراث بدنامی را برد<sup>۱۶</sup>. خردمندان گفته اند: پنج چیز در پنج موضع، ضایع افتد و وخامت آن شایع؛ چراغ در آفتاب، خضاب در شباب، تواضع با مستان، گفتن اسرار با زنان و شفقت بر کار سلطان.

۱. رك: شیرازنامه، ص ۷۸ - ۸۲.

۲. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۹۵)، آمده است: (شرع انور به اولوالامر اجازه داده است برای حفظ و حراست حوزه اسلام و مسلمانان از توانگران بهروجه که ممکن باشد به لطف یا به قهر می توان استمداد کرد). رك و صاف، ص ۱۶۲.

۳. ده یککها جمع عشر.

۴. گروه اسبان، جمع خیل.

۵. بکسر اول به معنی شتران، جمع جمل.

۶. گوسفندان و بزها، جمع غنم.

۷. الاغها، خران، جمع حمار.

۸. گاوان، جمع بقر.

۹. آسیاها، جمع طاحونه.

۱۰. چرخهای چاه، جمع دولاب.

۱۱. آسودگی و سختی.

۱۲. به فتح اول: آب صافی پاکیزه بی آمیختگی.

۱۳. ماخوذ از آیه ۹، سوره بقره است و معنی آن: (برای هر مردمی آبشخورشان است).

۱۴. در متن: (حیوات).

۱۵. اندک و بیش.

۱۶. شرح این واقعه، در تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۴ و ۹۵، آمده است.

چون اتابک ابوبکر برخاست مشیران حضرت از کثوس منال<sup>۱</sup> رعایا تجرع بل تکرع<sup>۲</sup> کرد و در شب<sup>۳</sup> غفلت از قبول نصیحت تمنع<sup>۴</sup> نمود، علی التدریج نفائس املاک و نواحی ضیاع و عقار اکابر سادات و مشاهیر قضات و جماهیر اعیان و کفالت با جور<sup>۵</sup> دیوان می گرفت و صباحت را در معرض احتجاج دیوانی و بارخواست سلطان می آورد و قاضی عضدالدین علوی را که خاندان ایشان دوحه<sup>۶</sup> سیادت و قاضی القضاتی بود از اعتناق<sup>۷</sup> شغل قضا معزول گردانید و تمامت املاک سوروث و مکتسب ایشانرا در دارالملک و اعمال با قبضه تصرف گرفت، پس وکالت حضرت سلطنت در تفحص املاک ممالک و دعاوی آن به قاضی القضات مجدالدین - اسماعیل فالی<sup>۸</sup> تفویض فرمود و فرمان داد که حجج ملاک را مطالعه و احتیاط نمایند<sup>۹</sup> هر تاریخ انتقال که مدت آن پنجاه سال باشد از محکمه شریعت بر صحت آن مکتوب مسجل و معلم به نشان وکیل دیوان وکالت دهند<sup>۱۰</sup> [تا ظهر آن به توقیع دیوان اعلی موشح گردد<sup>۱۱</sup>] والا حجت انتقالی تاریخ آن از این مدت کمتر باشد اعتبار نکنند و ملک از تصرف صاحب انتزاع رود و ثقات ثقات<sup>۱۲</sup> چنین اثبات کرده اند که روزی متظلمی وثیقه به بارگاه سلطنت آورد و در خدمت اتابکی شمس الدین عمر منجم که از جمله اکابر حکما و علمای نامدار بود حضور داشت به وی اشاره فرمود تا وثیقه را احتیاط کند، مطالعه کرده، عرضه داشت که به یکسال دیگر ملکیت صاحب تصرف ثابت می شود، اتابک تعجب نمود، شمس الدین عمر<sup>۱۳</sup> در جواب گفت حکم پادشاه بر آن است که انتقال پنجاهساله معتبر باشد و تاریخ این حجت چهل و نه سال است اتابک خاموش<sup>۱۴</sup> و متفکر گردیده ابطال این قاعده را فرمود و چون اکثر نواحی گرسیرات در فارس از عهد پدرش به علت اقطاع به اسرای آن اطراف واگذار بود چیزی به دیوان اتابکی نمی رسید تمامت آن املاک را مسخر گردانیده به صولت قهر پادشاهانه از دست آنها بیرون کرد و اگر کسی به استظهار اعوان، طریق ترمذ می ورزید و در چند روزی از چنبر اوامر گردن مطاوعت می کشید، شجره بنیاد او را مستأصل می کرد و ثمره امانی<sup>۱۵</sup> خود را مستحصل و نظر به آنکه

۱. کثوس: کاسه ها، پیاله ها - منال: درآمد املاک و اراضی و شغل و منصب.

۲. تجرع: جرعه جرعه نوشیدن - تکرع: وضو کردن و دست پای شستن.

۳. در متن: (دشب).

۴. در متن: (تمنع).

۵. در متن: (جور).

۶. در متن: (دوجه) - دوحه به معنی: درخت تناور است.

۷. اعتناق: بگردن گرفتن کار.

۸. ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۶.

۹. (فرمان داد تا قباله های املاک را مطالعه کنند و هر تاریخ انتقالی که مدت آن پنجاه سال باشد از محکمه شریعت مکتوب مسجل و معلم به نشان وکیل دیوان وکالت هاکی از صحت آن به صاحب آن دهند). تحریر تاریخ و صاف ص ۹۶.

۱۰. در متن: باز ظهر آن... امثال دیوان اعلی موشح به توقیع ارزانی داشته آید. جمله داخل قلاب از تحریر و صاف ص ۹۶ است.

۱۱. ثقات: برگزیدگان.

۱۲. ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۶.

۱۳. در متن: (خواموش).

۱۴. امانی جمع امنیه: آرزوها، مرادها.

اقارب را بر نعمت خویش مکنند تصرف دادن چنان باشد که گرگ را در گله سر دهند. هیچ وزیر و نایب و امیر و حاجب و مشیر و کاتب را زیادت از اندک روزگاری به سلاست<sup>۱</sup> اشتغال منصوب نمی فرمود که عنقریب در پای اضلال مصادره مخفوض<sup>۲</sup> نمی کرد.

در سال ۴۲۵: اتابک مظفرالدین قتلخ خان ابوبکر بن اتابک مظفرالدین سعد، ارداب حل و عقد و رجال دولت خود را خواسته، مشاوره فرمود که جزائر فارس حق صرف و ملک طلق پادشاه فارس است<sup>۳</sup> و در دست سلاطین بنی قیصر در عنوان غصب و جور است اگرچه آباء و اجداد من قلم نسیان و فراموشی بر آنها کشیده و به قلیل وجهی به رسم خراج از آنها تناعت نمودند<sup>۴</sup>.

در کتاب و صاف مرقوم داشته<sup>۵</sup> که ملوک بنی قیصر که جزیره قیس که او را جزیره کیش نیز گویند پایتخت آنها بود، بخزاین و حشم مستظهر بودند و خواجه سعدالدین ارشد تاریخ سلوک بنی قیصر را ساخته و القاب و انساب هر یک را به ترتیب ثبت کرده و ذکر مناصب و مناقب آنها را در تحت کتاب آورده که ملوک عرب و عجم و سند و هند، تحف و هدایا پیش آنها فرستاده و داستانهای لطیف علی التخصیص از ملک جمشید<sup>۶</sup> روایت کرده، که قلم بطلان بر نام ملوک کبار کشیده است تا نوبت تملک به ملک سلطان بن ملک قوام الدین بن-ملک تاج الدین بن سلکشاه بن ملک جمشید رسید<sup>۷</sup> روزگار بخشیده خود را بازخواست و به تقدیر ازلی واسطه زوال مملکت ایشان آن بود که چون اتابک ابوبکر بر تخت سلطنت نشست ملک سلطان نخوت و غرور به دماغ راه داده و در استمالت جانب چنان پادشاهی را تغافل سپرد و در سوائف اعوام بعضی از اولاد بنی قیصر تحف و هدایای فراوان ترتیب داده به مصحوب رسولی باذکاء و فطنت و ملاحظت نطق و لهجت به حضرت فارس می فرستاد و فرضهای سواحل فارس را التماس کرده، نیمه سبذول می داشتند چندی که فرضها در قید تصرف آوردند از حد مایه و مقدار پایه خود متجاوز شدند و در مفاوضات حضرت فارس، التزام طریق ادب را مهمل گذاشته و ملک سلطان تغافل را بیشتر داشت، همت اتابکی خواست به تازیانه تأدیب او را به اندازه و مقدار قرار دهد و چون انفاذ لشکر بی ترتیب جهاز تعذری داشت و اکتساب اسباب آن در بحر فکر از قوت به فعل نیامده و نیرنگ آن اندیشه بر لوح متفکره به تمیم و تصویر نیوست و صاحب جزیره هرمز<sup>۸</sup> سیف الدین ابونصر علی بن کیقباد<sup>۹</sup> از سوء عنایت اتابکی با ملک جزیره کیش خبر یافت رسول فرستاد و اظهار انقیاد کرده، عرضه داشت که در عرصه کیش لشکری معین نیست و ملک آنجا در غرور و غفلت است اگر به الطاف اتابکی مستظهر شوم خلاصی

۱. سلاست: به عهده گرفتن.

۲. فرود آمده، پست شده.

۳. رک: شیرازنامه، ص ۸۰.

۴. در شیرازنامه، (ص ۸۰)، نام این نواحی: (بهرین و قطیف و قیش) است.

۵. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۰.

۶. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۳ و ۱۱۰.

۷. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۳.

۸. در متن: (هرمز).

۹. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

کیش سهولتی تمام دارد و عمده استمداد آن است که مثال فرماید تا بزرگان گرمسیرات به ملک سلطان مدد ندهند و مرد نفرستند که اینک من از مقام خود جهازات را به مردان پیکار که چون ماهی در آب شوند و مانند مرغایی شناوری کنند مشحون گردانیده تا قاصد کیش شوم و بعد از استخلاص چهاردانگ کیش مضاف مملکت فارس شود و شریک در مقابل این خدمت باشد و چون محافظت آن طرف نایبی معتمد خواهد، بنده را ارزانی فرماید، اتابک ابتهاج فرسوده از دلائل اقبال شمرده، رسول را خلعت داد و سیف‌الدین را دلجوئی بهجا آورد و بر آن شرایط مکتوب نمود و توقیعات به سواحل دریای فارس فرستاد و اهدش را از اعانت به ملک‌سلطان ترسانید و سیف‌الدین ابونصر بر حسب معاهده جهازات را مرتب کرده، عازم کیش شده بغتةً بر ساحل کیش لنگر انداختند.

و روز دوازدهم جمادی‌دویم سال ۶۲۶: وارد جزیره شده دست تطاول را گشوده، پای مردی را فشرده، اهدش را کشته و اموالش را به غارت بردند و ملک‌سلطان را به قتل آوردند و آفتاب دولت بنی‌قیصر مختفی و شعله اقبالشان منطفی.

توقصر قیصرش انگار و دار داراگیر چه سود چون نکند هیچ اقتضای بقا چون آن فتح نامدار بر دست سیف‌الدین هرمزی<sup>۱</sup> بی کلفت و مشقت آماده گشت و خزاین را پر از جواهر دید، شیطان غرور، او را وسوسه کرد و غوغای ان‌الانسان لیطعی ان‌راه استغنی<sup>۲</sup> در دماغش افتاده خواست باستبداد مالک کیش و سراد خویش شود از تسلیم چهار-دانگ کیش امتناع کرد و چون اتابک ابوبکر از نفاق ابونصر سیف‌الدین مطلع گشت اولاً فرضهای سواحل را مضبوط داشت و چون مدت یک‌سال بگذشت، جماعتی از ناخدایان کیش که در عهد ملک‌سلطان، متاع ایران را به هندوستان برده بودند<sup>۳</sup> و کشتیها را پر از قماش هندی کرده مراجعت کرده، دیدند ملک کیش سپری شده و ملکش را دیگری برده، چون سیف‌الدین ابونصر مطلع گشت فرمود که مال تجارت را بهر جا مناسب دانید به صرف رسانید ناخدایان کشتیها را به مدینه‌السلام بغداد برده، متاع را فروخته و در بین مراجعت در خاطر آورده که کشتیها را در حضرت اتابک فارس وسیله قربت خود ساخته آنها را پیشکش کنیم و کشتیها را در خور سیف بر ساحل گذاشته و پیشکشی که لایق درگاه اتابک باشد برداشته، وارد دارالملک شیراز شدند اتابک ابوبکر پیشکش را قبول نکرده و جهازات را به سبیل تحفه قبول فرمود و لشکری از الوار<sup>۴</sup> و اکراد<sup>۵</sup> و شول<sup>۶</sup> آراسته در زیر رایت صلاح‌الدین محمود لر<sup>۷</sup> که از اعیان درگاه بود قرار داد و ناخدایان را با آن لشکر بفرستاد، چون دولت در کار و اقبال یار و دیده بخت بیدار بود به آسانی جزیره کیش را فتح کرده و سیف‌الدین ابونصر در عوض ملک کیش

۱. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۴.

۲. در متن: (هرموزی).

۳. قسمتی از آیه ۶، سوره علق.

۴. لرها.

۵. کردان.

۶. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵.

۷. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵ و شیرازنامه، ص ۱۰۵.

به سزا رسید و این قضیه در سال ۴۲۸ اتفاق افتاد<sup>۱</sup> و باین فتح نامدار رونق بازار عظمت و اقتدار اتابکی یکی بر هزار شد و خزاین بیشمار عاید گردید و کیش<sup>۲</sup> را دولت‌خانه نام نهاد و بعد از این طغرای منشور اتابکی را بعد از کلمه مبارک بسم الله الرحمن الرحیم می نوشتند: وارث ملک سلیمان، عادل جهان، سلطان البر والبحر مظفر الدین والدنیا، ابوبکر بن سعد ناصر عباد الله المؤمنین و تویعش «الحکم لله العلی القادر» بود<sup>۳</sup>. پس همت بر استملاک دیگر جزائر بحر فارس گماشته به دستگیری دولت و اقبال و توفیق ملک متعال جزیره اوال که او را بحرین گویند<sup>۴</sup> در سال ۴۳۳ در تحت اقتدار اتابک ابوبکر درآمد.

در سال ۴۴۰: ابوجعفر منصور<sup>۵</sup> خلیفه عباسی وفات یافت.

در همین سال [۴۴۰]: خلف الصدقش ابواحمد عبدالله به جای پدر نشست و او را المستعصم بالله گفتند و آخرین خلفای عباسی بود.

در سال ۴۴۱: لشکر اتابکی از بحرین به قطیف آمده، اولاً قلعه طاروت را که سنگی است افتاده در حد ناف قطیف و استحکامی تمام دارد بگشادند [و] ابوعاصم بن سرحان بن محمد بن عمرو بن شبان<sup>۶</sup> را که از وجوه عرب بود به قتل آوردند و قطیف را مصفی داشتند و چون از غلبه قبائل عرب که فزونتر از مار و مور است اقامه لشکر میسر نبود، رأی اتابکی بصلحت دانست که با اعراب به طریق مدارا درآید پس با مشایخ قبایل عرب مواضع داشت که در سالی دوازده هزار دینار مصری به امرا و مشایخ آنها رساند<sup>۷</sup> و زیاده مطالبه نداشتند و اعراب راضی گشته دست تعرض کوتاه کردند.

در سال ۴۵۴: حکومت آنجا را به عصفور بن راشد بن عمیر و مانع بن علی بن ماجد بن عمیر مقرر داشت و سالها متوجهات آن به خزانه عامره فارس می رسید<sup>۸</sup>.

در سال ۴۵۵: ابواحمد عبدالله المستعصم بالله خلیفه عباسی به حکم هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان در خارج شهر بغداد شربت هلاکت چشید و شانزده سال زمان خلافت داشت و از عمرش چهل و شش سال گذشته بود و از اول خلافت ابوالعباس سقاح که طلوع دولت عباسیان است از ربیع الاول سال ۱۳۲ تا ماه صفر ۶۵۵، ۵۲۲ سال قمری گردید<sup>۹</sup>.

در سال ۴۵۹: اتابک قتلغ خان ابوالمظفر ابوبکر بن اتابک سعد بن زنگی سلغری از دار غرور به منزل سرور برفت<sup>۱۰</sup>.

۱. در متن: ۳۲۸.

۲. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۰۲) آمده است: (نسبت این جزیره به قیس است اما ایرانیان آنرا کیش خوانند زیرا از فراز که به آن می نگرند چون (کیش ترکی) مخروط شکل است و این معنی هم غریب نیست).

۳. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵.

۴. رک: همان کتاب، ص ۱۰۵.

۵. منظور المستعصم بالله است.

۶. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۰۵): (... عمرو بن سنان) است.

۷. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۶.

۸. همان ماخذ، ص ۱۰۶.

۹. رک: تجارب السلف، ص ۳۵۶، که سال مرگ معتصم را ۶۵۶ می داند.

۱۰. در شیرازنامه، (ص ۸۵)، آمده است که: (در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و ستمائه (: ۶۵۸) منشور سلطنتش

نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس به هر کجا که سریری است می رود بر باد<sup>۱</sup>  
 زمان سلطنت اوسی و شش سال بود و هفتاد سال زندگانی نمود.  
 پس ولد الصدقش اتابک سعد بن اتابک ابوبکر که از خدمت هلاکوخان قاصد شیراز  
 بود در میان راه به مرضی صعب گرفتار گشت، هنوز بهبودی حاصل نشده [بود] که خبر وفات  
 پدر و بشارت سلطنت به او رسید برای پدر چندان ناله و زاری نمود که بر مرضش افزود و  
 وفاتش بعد از دوازده روز از وفات پدرش اتفاق افتاد و جنازه او را به شیراز آورده دفن  
 نمودند.<sup>۲</sup>

چون اتابک سعد بن اتابک ابوبکر، هنوز چشم در سلطنت نگشوده به دست اجل دیده  
 اعتبارش پوشید، خلف الصدقش اتابک محمد بن سعد بن ابوبکر که طفلی چندساله بود بر تخت  
 مملکت فارس نشاندند و خطبه و سکه را به نام او کردند و مادرش ترکان خاتون<sup>۳</sup>، خواهر  
 علاءالدوله اتابک یزد که زنی عاقله [بود] و رانی پسندیده داشت مدبر امور ملکی گردید و  
 سپاه و رعیت را از توجه خاطر خود در مهمل آسایش بداشت و خزاین سی ساله اتابک ابوبکر را  
 بر ارباب استحقاق انفاق نمود.<sup>۴</sup>

[آن] یکی رنج برد و گنج انباشت دیگری گنج داد و<sup>۵</sup> مردی کاشت  
 و ترکان خاتون به حزم و احتیاط، خواجه نظام الدین ابوبکر وزیر خود را با تحف و هدایا به اردوی  
 هلاکوخان فرستاد و هلاکوخان منشور ایالت اتابک محمد را به دست ایلچیان روانه شیراز  
 داشت و اسیر فخرالدین ابوبکر پسر ابونصر حوایجی<sup>۶</sup> که سالها وزیر اتابک ابوبکر بود بعد از  
 وفات اتابک، به اختیار خود خدمت ترکان خاتون آمده نوازش یافت لیکن در پنهانی او را  
 بکشتند، نوشته اند که چون دل بر هلاک نهاد از بازو بند خود کاغذی به دندان ریزه ریزه اش  
 کرد و بجائید، گفته اند، گنجنامه بوده است. «بس گنج که در کنج زمین پنهان است» و مردمان  
 شیراز ترکان خاتون را به سراوده با شمس الدین سیاق که از غلامان خاصه اتابک محمد بود و  
 روئی سهوش و سوئی دلکش داشت، بدنام داشتند.<sup>۷</sup>

در سال ۶۶۰: اتابک محمد که هنوز چشمش به روی دولت نگشوده [بود] از پام قصر  
 به زیر افتاد و روحش از کالبد، جدائی نمود<sup>۸</sup> و بعد از مراسم عزاداری، ترکان خاتون با امنای

→ به دست منشی قهر طی شد. و رک: شیرازنامه، ص ۲۲۲. درباره وفات اتابک ابوبکر بن سعد در روضة الصفا، قول  
 شیرازنامه، عباراتها نقل شده ج ۴، ص ۶۱۳.

۱. بیت از سعدی است در مرثیه اتابک ابوبکر بن سعد زنگی (کلیات سعدی، ص ۷۵۱، چاپ مظاهر مصفا). در بوستان  
 نیز سعدی بیتی قریب به همین مضمون دارد:

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام (ص ۱۸۲، همان چاپ)

۲. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴. و شیرازنامه، ص ۸۶، که مدت پادشاهی او را ۱۸ روز می داند.

۳. در متن: (خواتون).

۴. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴.

۵. در متن: (تخم مردی).

۶. رک: شیرازنامه، ص ۸۴.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴.

۸. رک: شیرازنامه، ص ۸۷. و روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۵.

خود در باب سلطنت مشاوره نمود و بعد از اتفاق آراء، محمدشاه پسر سلغرشاه پسر اتابک سعد پسر اتابک زنگی پسر مودود سلغری را که داماد ترکان خاتون بود، شایسته تاج و تخت دانستند [و او] بر سریر مملکت قرار گرفت و در واقعه بغداد ملازم بندگی هلاکوخان بود و آثار شجاعت و مردانگی را جلوه داده بود<sup>۱</sup>.

بعد از استیلای بر مملکت، جز لهو و لعب و مستی و طرب، تمامت لوازم ملکداری [را] بر طاق نسیان و فراسوشی گذاشت و سر از چنبر فرمان ترکان خاتون کشید<sup>۲</sup>. در این حال برادر بزرگترش سلجوقشاه که در قلعه استخر محبوس بود، شفاعت نامه‌ای [به] خدمت برادر نوشت و این رباعی را مندرج ساخت:

درد و غم و بند من درازی دارد      عیش و طرب تو سرفرازی دارد  
بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک      در پرده هزارگونه بازی دارد<sup>۳</sup>.

و محمدشاه در جواب برادر خود، کلمات واهی نگاشت<sup>۴</sup>.

در سال ۶۶۱: محمدشاه به خودرایی چند نفر را بی‌گناه بکشت و اعتنائی به ترکان خاتون و دختر او که زوجه محمدشاه بود نداشت و تمامت ارکان از او رنجید<sup>۵</sup> [ند] ترکان خاتون با امرا مشورت کرد و چون محمدشاه به حرمسرا رفت چند نفر از کمین درآمده او را گرفته به مصاحبت امثای خود روانه حضرت هلاکوخانش داشته عرضه نمود [ند] که محمد بر شیوه ملکداری قیام نکرد و در کشتن بیگناهان برخلاف سیرت شاهان، بی‌مبالاتی پیش گرفت<sup>۶</sup> و بعد از وصول این خبر به حضرت هلاکوخان، ترکان خاتون را به شرف قبول مقابل گردانید، پس شهر شیراز را آئین بسته، می‌گفتند که پادشاه سلجوقشاه است. پس سلجوقشاه بن سلغرشاه بن اتابک سعد بن اتابک زنگی بن مودود را از قلعه استخر آورده بر اریکه پادشاهی قرار گرفت<sup>۷</sup>، در ابتدای جلوس جماعتی را که خار راه خود می‌داشت از میان برداشت و ترکان خاتون را در عقد ازدواج خود درآورد و خزائن در تحت تصرفش درآمد.

در سال ۶۶۲: شبی<sup>۸</sup> در مستی، به خیال بدناسی ترکان خاتون به شمس‌الدین میاق افتاده، غلام سیاهی را خواسته، سر ترکان خاتون را از او بخواست و غلام سیاه بی‌درنگ داخل حرمسرای شاهی شده، ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده، در طشتی گذاشته، خدمت سلجوقشاه آورد<sup>۹</sup> و گفته‌اند:

دار در این طشت زبان را نگاه      تا سرت از طشت نگوید که آه

و دو دانه در شاهوار که در گوش ترکان خاتون بود، سلجوقشاه به دست خود کنده، پیش

۱. رک: شیرازنامه، ص ۸۷. و روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۵.

۲. در متن: (کشیده).

۳. رک: شیرازنامه، ص ۸۸. و روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۵.

۴. رک: روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۶.

۵. در متن: (ونجیده).

۶. رک: شیرازنامه، ص ۸۸. و روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۶.

۷. رک: همان ماخذ و همان صفحات.

۸. در شیرازنامه، ص ۸۸: (روزی). روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۷: (شبی).

۹. رک: روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۱۷. و شیرازنامه، ص ۸۸.

مطرب انداخت، چون روز شد و خبر فاش گشت، غلامان هلاکوخان که برای نظم ولایت در شیراز بودند، ترسیده، آهنگ اردوی ایلخان نمودند و بعد از اطلاع، سلجوقشاه از عقب آنها تاخته به «اغل بیگ»<sup>۱</sup> که بزرگ آنها بود رسید و او را بکشت، پس با غلامان خاصه خود و اوباش شیراز به منازل آنها آمده، اهل و عیال آنها را کشته، خانه‌ها را آتش زده، خراب نمودند و شمس‌الدین میاق که جای تهمت ترکان خاتون بود، از شیراز گریخته به اردوی هلاکو رفته ماجرا را به زشت‌ترین روئی عرضه داشت<sup>۲</sup> و هلاکوخان را بر غضب آورده، «التاجو»<sup>۳</sup> و «تمو»<sup>۴</sup> را با لشکر مغول برای قتل و غارت و خرابی شیراز و انهدام بنیان سلجوقشاه مأمور فرمود. پس محمدشاه برادر سلجوقشاه را که ترکان خاتون او را روانه خدمت هلاکوخان داشته بود، آورده او را بکشتند و چون «التاجو» و سپاه مغول به اصفهان رسید، رسولی نزد سلجوقشاه فرستاد که از جانب پادشاه روی زمین، حضرت ایلخان هلاکوخان آمده‌ام اگر اقرار به گناه که نوعی از توبه و استغفار است داری تا خلعت عفو از حضرت ایلخان التماس کنم و اگر از راه غوایت<sup>۵</sup> بر جاده ضلالت باقی هستی تا دانسنه باشیم.<sup>۶</sup>

سلجوقشاه، جوابی ناصواب فرستاد. پس به فرمان ایلخان، لشکر کرمان به سرداری سلطان کرمان و سپاه یزد در خدمت علاءالدوله اتابک یزد<sup>۷</sup> و چریک شبانکاره به اسارت ملک نظام‌الدین حسنویه ایگی، در حرکت آمده، بعد از آوازه وصول لشکر، سلجوقشاه با لشکر خود خزانه را برداشته به جانب خورشیف<sup>۸</sup> که در ساحل دریای فارس است برفت و جماعتی را که برخلاف خود دانست بکشت و مقصودش آن بود که اگر کارش به عجز رسد به توسط جهازات بر آب نشسته، فرار کند و چون «التاجو» با لشکر مغول نزدیک شیراز رسید، امیر مقرب‌الدین-مسعود<sup>۹</sup> و علما و سادات و بزرگان و اعیان شیراز با قرآن‌ها به وجه ضراعت و انکسار به استقبال التاجو رفته لوایم پذیرائی را معمول داشتند و «التاجو» آنها را استمالت نمود و لشکر مغول را که برای قتل و غارت آمده بودند، از تعرض منع فرمود و چون خبر به سلجوقشاه رسید از خورشیف<sup>۱۰</sup> روی به جانب شیراز کرد و لشکر مغول از شیراز قاصد خورشیف گشت<sup>۱۱</sup>، در کازرون تلاقی کرده، ملک نظام‌الدین حسنویه ایگی به سلجوقشاه رسید و هریک حمله بر دیگری برد<sup>۱۲</sup>، سلجوقشاه پیشدستی کرده به یکضرب شمشیر ملک ایگ را از مرکب زندگانی پیاده نمود.

۱. در متن: (اغل بیگ). رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۷.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸.

۳. در شیرازنامه، (ص ۸۹): (التاجو).

۴. در روضة الصفا، (ج ۴، ص ۶۱۸): (تیمور). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۰): (دسر).

۵. غوایت: گمراهی.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸.

۷. او برادر ترکان خاتون بود. (رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸).

۸. در شیرازنامه (ص ۸۹): به جانب کازرون. در روضة الصفا (ج ۴، ص ۶۱۸): به جانب سواحل بحر عمان.

۹. رک: روضة الصفا، جلد ۴، ص ۶۱۸.

۱۰. در متن: (خورشیف).

۱۱. در متن: (کشت).

۱۲. در متن: (برده).

پس لشکر مغول چون دریا به سوج آمده لشکر شول و لر را متفرق کردند [و] سلجوقشاه روی دولت را چون سپاه خود برگشته دید اگر چه «بیگ لیک» که از غلامان خاصه او بود مردانگی را از رستم و اسفندیار گذرانید.

پس سلجوقشاه و سنگلی بیگ<sup>۲</sup> از مقاومت با دریا از پا افتاده، ناچار پناه به بارگاه سلطان اولیا شیخ سرشد ابواسحق برده، درها را بستند و از درون و بیرون تیر چون تگرگ ریزان شد، در بین، بیگ لیک به سلجوقشاه گفت خلاصی جز در فرار ممکن نشود، نقود جواهر را برداشته از سیانه درشویم، سلجوقشاه فرار را عار دانست و جنگ کرد تا حصار شیخ ابواسحق را گشودند<sup>۳</sup> و جماعتی از اهل کازرون را کشتند و سلجوقشاه را به جانب نوپندگان بردند و در پای<sup>۴</sup> قلعه سفید روز روشن<sup>۵</sup> را سیاه و عمرش را تباه نمودند پس تیمور نوکر التاجو به التاجو بگفت صلحت بر این است که با این لشکر بر شهر شیراز یورش آورده اهلش را کشته، اموالش را بر سپاه مسلم داریم<sup>۶</sup>، التاجو به فطرت اصلی خود سخن تیمور را ناصواب پنداشت و او را به معاذیر دل پسند مجاب داشت و چون بعد از کشتن سلجوقشاه وارث مردانه از دودمان سلغری باقی نماند کار برنامه حکومت مملکت فارس به اتابک آیش خاتون<sup>۷</sup> دختر اتابک سعد بن اتابک ابوبکر سلغری که مادرش ترکان خاتون بود، رسید برای آنکه ایش در حباله نکاح منکو تیمور اغل پسر هلاکو بود و «التاجو» بزرگان و وزراء و اسرا و اعیان مملکت فارس را برداشته به حضرت هلاکو رفته قرین اعزاز گردید.

در سال ۶۶۲: قاضی قضاات شرف الدین، امیرسید ابراهیم<sup>۸</sup> که از سادات عظام و اشراف عظام کرام فارس بود و به کمال زهد و طاعت و وفور کرم و عبادت مشهور، چندی غربت اختیار نموده، و در خراسان رحل اقامت بینداخت و سجاده عبادت را گسترده، خود را به ریاضتهای شاقه، مشغول داشت و هزار به هزار از مردم، در قید ارادت او درآمد [ند] و کرامات و مقامات گوناگون از او در اکناف شهرت یافت و در بین حدیث حب الوطن من الایمان را خوانده، از خراسان قاصد شیراز گردید و در میانه راه بهر جا می رسید جماعتی به آوازه کرامات به او ملحق شدند و چون به قصبه نیریز رسید، شجاعان ملک شبانکاره به قاضی قضاات امیرسید ابراهیم پیوسته او را مهدی آخر الزمان گفتند و شهرت انداختند که امیرسید مردم را از آنچه در خیال آورند و آنچه در خانه ذخیره گذارند خبر دهد و در وقت جنگ با دشمن، چندین هزار سوار غیبی به او

۱. در متن: (یک لمبیک) ولی در روضة الصفا سنگلی بیگ آمده است (رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۹). مؤلف این نام را از وصاف گرفته. رک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۰۹.

۲. در متن: (یک لمبیک).

۳. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۱۹. در شیرازنامه (ص ۸۹)، فقط آمده است که: (سلجوقشاه به جانب کازرون روی نهاد). و رک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۰۹.

۴. در متن: (پایان) با توجه به شیرازنامه (ص ۸۹) تصحیح شد. و رک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۱۰.

۵. در متن: (روزش) با توجه به عبارت که عینا ماخوذ از روضة الصفاست، تصحیح شد. (رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۲۰) قلعه سفید در جنوب قلعه دارالامان است. رک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۵۵.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۲۰.

۷. رک: یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۰ تا ۱۶.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۴، ص ۶۲۱. و شیرازنامه، ص ۸۹. و تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۱۱.

ملحق گردد و هر کسی تیری به جانب او اندازد، همان تیر برگشته بر سینه آن کس فرو رود و هر که خواهد شمشیری به او یازد، دستش فالج شود پس از نیریز بهرونیز و سروستان رسید و «باسطو»<sup>۱</sup> که باسقاق یعنی شهنه شیراز بود و کلجه<sup>۲</sup> نایب دیوان اتابک ابش خاتون با اعیان ملک مشاورت کرده، بعد از اتفاق آراء برج و باروی شهر را محکم داشتند و به سردان کار دیده سپردند، پس لشکر مغول و سپاه مسلمانان از شیراز آمده، در نزدیکی پل کوار<sup>۳</sup> که اکنون به پل فسا شهرت یافته، با لشکر امیرسیدتلاقی کردند<sup>۴</sup> مدتی کسی را یارای انداختن تیر و یازیدن به شمشیر نبود پس یکنفر از مغول تیری روانه داشت ضرری ندیده بیشتر انداخت و دیگری با شمشیر آخته، تاخته، دستش از کار نگشت، پس لشکر شیراز و مغول بر سپاه شبانکاره و امیرسید یورش آورده، جماعت او را متفرق داشتند و خون امیرسید را ریختند. این جمله در ماه رجب همین سال (۶۶۲) واقع گشته<sup>۵</sup> که گفته اند: عرش رجباً تری عجباً<sup>۶</sup> چون خبر این قضیه به حضرت هلاکوخان رسید که ساحت شیرازیان از دعوت امیرسیدشرف الدین ابراهیم پاک بوده و دامن آنها به غبار این فتنه نیالوده، حکم به عود سپاه، جاری گردید.<sup>۷</sup>

در سال ۶۶۳: ایلخان هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بدرود زندگانی نمود چنانکه خواجه نصیرالحق والملة والدین طوسی رحمة الله علیه در تاریخ آن فرموده است:  
چون هلاکوز سراغه به زمستانگه شد کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر<sup>۸</sup> در کتاب تاریخ و صاف فرموده است: بر آئین مغول دخمه ساختند و زر و جواهر وافر در آنجا ریختند و چند دختر فروزان چون اختر باحلی و حلل و اکلیل و کلیل هم خوابه او نمودند تا از وحشت ظلمت و دهشت وحدت، دلتنگی جاوسختی عذاب محفوظ ماند<sup>۹</sup> و زمان عمرش چهل و هشت سال و سلطنتش نه سال امتداد داشت چون مدت عزا گذشت و ولدالصدقش اباقاخان که بر حسب وصیت، ولیعهدش بود بجای پدر بر تخت شاهی نشست و مردمان کاردان در اطراف ممالک گماشت، نام سلطنت مملکت فارس را بر اتابک ابش خاتون مسلم داشت.

در سال ۶۶۵: شادی بیتکچی یعنی نویسنده و تیمور جهت خراج و ضبط خزانه به حکم اباقاخان به شیراز آمدند و به حکومت مشغول گشتند و استقلالی نداشتند.<sup>۱۰</sup>  
در سال ۶۶۷: امیرانکیانو به امارت و حکومت کلی نواحی فارس منصوب گشت<sup>۱۱</sup> و

۱. رك: روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۲۰ و ۶۲۱. و رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۱۱۱.
۲. در شیرازنامه، (ص ۹۰): (کلجه). و در تحرير تاريخ و صاف (ص ۱۱۱): (کلجه) است.
۳. در شیرازنامه (ص ۹۰): (کواد).
۴. در متن: (کرده).
۵. در روضةالصفاء (ج ۴، ص ۶۲۱): این واقعه در رجب سال ۶۷۳ اتفاق می افتد. و همچنین رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۱۱۲.
۶. تا رجب باش و شگفتی را بین. رك: امثال و حکم دهخدا ص ۱۱۰.
۷. رك: روضةالصفاء، ج ۴، ص ۶۲۲.
۸. رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۳۰.
۹. رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۳۰.
۱۰. رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۱۱۲. بیتکچی به معنی منشی جمع و خرج است. رك: تاريخ مغول، ص ۲۸۶.
۱۱. رك: تحرير تاريخ و صاف، ص ۱۱۲.

مردی بزرگ، مال اندوز و ستم سوز بود و مالی<sup>۱</sup> استوار داشت و بعد از اطلاع بر امورات کلیه و جزئیة مملکت فارس، کلچه را که نایب دیوان اتابک ایش خاتون بود گرفته، حبس نموده<sup>۲</sup>، غلامان اتابک و مردمان شهری برای خلاصی کلچه بر گرد خانه انکیانو<sup>۳</sup> ازدحام کرده، کلچه را مطالبه می نمودند و امیر انکیانو، خوابیدن این فتنه را در انداختن سر کلچه دانست، سر او را بریده، از پشت بام در میان ازدحام انداخته و مردم را متفرق داشت<sup>۴</sup> و اتابک ایش خاتون که خود را به ارث و استحقاق مالک زمام فارس می دانست، از امیر انکیانو مؤاخذه نمود، انکیانو فرمان شاهی را به مهر ایلخان اباقاخان در کشتن کلچه اظهار داشت، اتابک ایش خاتون ساکت و ساکن گشت<sup>۵</sup>. پس خاطر جمعی از اعیان فارس، از سخت گیری انکیانو، رنجیده، شکایت او را به حضرت ایلخان اباقاخان بردند و از مصدر سلطنت فرمان احضار امیر انکیانو صادر شده، انکیانو در پایتخت حاضر گردید و فارسیان او را ملزم داشته، معزولش نمودند پس امیر سوغونجاق نوین برای نسق سمالک فارس و تأکید قواعد رعیت پروری در سال ۶۷۰ با فر جمشید و شوکت کیقباد وارد دارالملک شیراز گردید<sup>۶</sup> و مراسم رعیت داری و لشکر کشی را احیا نمود و بلوکات فارس را بر عمال کاردان به مقاطعه سپرد و سید عمادالدین ابویعلی<sup>۷</sup> که در شجاعت پیرو حیدر کرار و در شیوه کرم حاتم روزگار بود چندین بلوک را استقبال گردید و باسقاقی<sup>۸</sup> دارالملک شیراز را به محمدبیک داد<sup>۹</sup>.

در سال ۶۷۱: محمود نام<sup>۱۰</sup> از جزیره هرمز لشکری بر جهازات نشانید و بغتة بر جزیره کیش حمله آورده [آنرا] مسخر نمود و امیر سوغونجاق احکام به بحرین و خورسیف و تمامت سواحل دریای فارس فرستاد و کشتیهای آنها را خواسته که همه در بندر خورسیف آماده باشند، پس لشکر فارس و سپاه مغول از بندر خورسیف بر کشتیها سوار شده، روانه کیش شدند و محمود هرمزی<sup>۱۱</sup> با کشتیهای جنگی خود آنها را استقبال کرده، جنگ در پیوست و در بین چند جهاز از لشکر فارس با شادی بیتکچی یعنی نویسنده و شمس الدین محمد بن علی لر که نایب خاص اتابک ایش خاتون بود غرق دریای فنا شدند<sup>۱۲</sup> و چون سوغونجاق از ساحل دریا، این قضیه هایل را دید بر تل بلندی رفت و کلاه را از سر انداخت و تضرع نمود و از ایزد پاینده،

۱. در متن: (مانی).

۲. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۳. در متن: (انکیانو).

۴. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۵. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۶. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

۷. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴.

۸. شحنگی.

۹. و صاف می نویسد: شحنگی دارالملک بر محمدبیک و توثیاق و بولوغان قرار گرفت. (ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴).

۱۰. و صاف می نویسد: محمود پیشوای قلعات (جزیره ای است) بود. (ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴).

۱۱. محمود هرمزی همان محمود پیشوای قلعات است.

۱۲. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴.

فیروزی خواست و دربین، جهاز محمودهریزی از تیرباران<sup>۱</sup> لشکر فارس، شکست یافت و لشکر فارس بر جزیره کیش که از عهد اتابک ابوبکر او را دولتخانه گفته بودند<sup>۲</sup> وارد گشته، سوغونجاق جماعتی را برای محافظت در کیش گذاشته و به فیروزی قصد عود نمود و با عزت و ناز وارد دارالملک شیراز گردید.

در سال ۹۷۲: امیرسوغونجاق، در خدمت سهدعلیا اتابک ابش خاتون دختر اتابک سعدبن- اتابک ابوبکر سلغری محاسبات دوساله مملکت فارس را برداشته به حضرت اباخان شدند و زمانی که اتابک ابش خاتون که در ازدواج سنکوتیمور پسر ایلخان هلاکو خان درسی آمد، مهر و کابین و شیربهای او را چهار دانگ بستان فیروزی و نوروزی و چندین بازار و هشتاد هزار دینار از سدس املاک ملاک دارالملک شیراز به حکم فرمان شاهی هرساله معین داشتند و از اصول املاک فارس جدا کرده بودند تماس آنها را اباخان فرمان امضاء فرمود<sup>۳</sup>. و حکام فارس طریق مخالفت را با هم گرفته هر یکی مدعی بر دیگری گشتند تا آنکه خراج حسابی و توقعات بی حساب به جائی رسانیدند که دسترس کسی نباشد از آن جمله ملک شمس الدین محمد بن مالک که صاحب مال و مالک املاک و حرفه تجارت که از حد چین تا اقصای ممالک فرنگستان مال التجاره اش<sup>۴</sup> پهن و صیت بزرگیش عالمگیر بود و در خدمت سلاطین جاهی رفیع و منزلتی وسیع داشت.

در سال ۹۷۶: (ملک شمس الدین) مملکت فارس را به انفراد و استبداد به مقاطعه گرفت<sup>۵</sup> و فرمان حکومت مطلق برای او صادر گردید و بعد از ورود به فارس با ارباب بلوکات گاهی به غفلت و گاهی به مداهنه و سازگاری گذران نمود و در مدت ده سال تمام زیر بار حوادث رفته پایمال جور و اجحاف گردید و تمامت اندوخته ها را پراکنده داشت و در آخر کارش برای گذران روزانه و شبانه<sup>۶</sup> از بنده زادگان خود مسئلت نمودی و این ملک شمس الدین همان است که اسلح شعرا و ابلغ فصحا شیخ سعدی علیه الرحمه برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه ای فرموده به خواجه ملک شمس الدین فرستاده است:

ز احوال برادرم به تحقیق	دانم که ترا خبیر نباشد <sup>۷</sup>
خرمای به طرح میدهندش	بخت بد از این بتر نباشد
اطفال پرند و مرد درویش	خرما بخورند و زر نباشد
از غایت فقر دائم او را	شلووار به پای در نباشد
و آنکه تو محصلی فرستی	ترکی که از او بتر نباشد
چندان بزندش ای خداوند	کز خانه رهش به در نباشد

۱. در متن: (تیر بازار).

۲. در متن: (گفتند).

۳. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۵.

۴. در متن: مال تجارت.

۵. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۵.

۶. در متن: (شبه).

۷. مطلع این قطعه چنین است: هر چیز کز آن بتر نباشد از مصلحتی بدر نباشد (ر.ک: کلیات سعدی، مصفا، ص ۱۷۲).

در سال ۹۷۷: از کرمان خبر آوردند که سپاه نکودار که قبیله‌ای از مغول است مانند سیل بنیان کن از ناحیه سیستان بر قصد کرمان و فارس متحدرا شده‌اند و ارباب کرمان در قلعه‌جات متحصن گشته‌اند، پس اعیان شیراز در تدارک اسباب جنگ و استحکام قلعه‌جات و تعمیر برج و باروی شیراز شده، جماعتی از جوانان نوآموز شیراز را با سپاه مغول و شول و ترکمان و لر به جانب کرمان روانه داشتند<sup>۲</sup> و چون قصد ناختن تا شهر کرمان را داشتند هر امیری چندین برابر رتبه خود تدارک سفر را دیده با اسبان تازی و زین و لگام و ترکش زراندود و شمشیر هندی و نیزه خطی و لباسهای فاخر که در نظر اهل کرمان جلوه نماید، از شیرازیرون آمده و چنان گمان داشتند که این خبر را حقیقتی نیست، چون به کربال رسیدند قراولان لشکر بازگشته، خبر آوردند که سپاه نکودار نزدیک است، جماعتی از اعیان سپاه فارس پیش افتاده، پانصدسوار نکودار را ملاقات کرده<sup>۳</sup> چون خصم را کم و خود را زیاد پنداشت بی‌تأمل بر نکوداران تاخت غافل از آنکه این پانصدنفر، مستی از خروار و سنگی از کهسار و شتری از گله و نفری از ربه‌اند، هنوز کمانی به تیر و دستی به شمشیر نبرده که چندین هزارسوار نکودار از کمین، درآمدند و تمامت سپاه فارس و مغول و ترکمان را درهم پیچیده، به اندک زمانی هر که را خواستند کشتند و آنچه را توانستند برداشتند. محمدبیک و تونیاق<sup>۴</sup> که [شحنگان]<sup>۵</sup> شیراز بودند، در شهر کربال غرق دریای فنا شدند و بولوغان<sup>۶</sup> با سیصدنفر سوار مغول از کربال گریخته تا اصفهان بتاخت.

در کتاب قادیخ و صاف مرقوم است که روز عرض لشکر فارس چون ترکان جوزاکمر حوراسنظر و غلامان ماهروی با کلامکلال و قبای زراندوز و سراقب اکدش<sup>۸</sup> نژاد اتابکی در طرف میدان جولان می‌نمودند، ظرفای اهل و ارباب فضل می‌گفتند: اینان ربات حجالند نه ارباب مقابله رجال، لایق شب زفافند نه موافق روز مصاف، پس از تفرقه سپاه فارس جماعتی از نکوداران به جانب شیراز تاخته در حوالی مسجد بردی و دینکان که فرسخی میانه شمال و مغرب شیراز است، رسیده، ربه اسبهای بزرگان مغول و اعیان فارس را که به سه هزار سر می‌رسید، گرفتند و اسبهای لاغر خود را که لایق گفتار و کرکس بود، برجا گذاشتند و چون ملاحظه استحکام و استواری برج و باروی شیراز را نمودند قوه محاصره شهر را در خود ندیده، عود به کربال کرده، آنچه را توانستند از کربال و بلوکات نزدیک گرفته، اهلش را به اسیری

۱. متحد: فرودآینده - در شیرازنامه (ص ۹۱) این کلمه (متحدر) است که به معنی جانی که آنجا فرود آیند.
۲. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۶ و شیرازنامه، ص ۹۱ - لرستان در دوره مغول به دو قسمت تقسیم می‌شد لر بزرگ، و لر کوچک و بین مساکن لر بزرگ و شیراز ناحیه لر نشین ثالثی نیز وجود داشت که آنرا شولستان می‌گفتند. بجای شولستان، امروز ممسنی، بجای لر بزرگ کوه کیلویه و بهختیاری، و لر کوچک، لرستان فعلی یعنی نواحی اطراف خرم‌آباد و پشت کوه است. تاریخ مغول، ص ۴۴۲.
۳. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷) آمده است که محل ملاقات دو سپاه (تنگ شکم) بود.
۴. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷): (تونیاق). در شیرازنامه (ص ۹۰): (تونیاق).
۵. جای این کلمه در متن خالی است با توجه به تاریخ و صاف افزوده شد. (رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۷).
۶. در متن: (شهر) با توجه به تاریخ و صاف تصحیح شد. (رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۷).
۷. در متن: (بولوغان)، در شیرازنامه (ص ۹۱): (بولغان)، در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷): (بولوغان).
۸. اکدش: انسان یا جانوری که از دو نژاد باشد، دورگه.

برداشته، روانه سیستان شدند و آنچه از کشتگان در مصاف کربال به شماره درآمد هفتصدتن از جوانان ماهروی مشکین‌موی بودند.<sup>۱</sup>

در سال ۹۷۸: به فرمان اباق‌خان، سوغونجاق نوین برای تحقیق محاسبات دارالملک شیراز و برویجر مملکت به فارس آمد، مژده رأفت و امان برسانید و استمالت شکسته‌دلان و داد مظلومان را از ظالمان خواسته، بساط عدل و انصاف را بگسترده و بنفسه از روی دقت نظر سؤال و جواب می‌نمود.

روزی دو نفر خدمت او آمد [ند] یکی گفت درگذری کیسه‌ای یافتم<sup>۲</sup>، پس منادی ندا کرد هر که سی‌وسه دینار زر بسته، شش دینار حلال از آن او و باقی را به صاحب مال رساند چون ندا را شنیدم کیسه را اظهار داشتم، صاحب کیسه زر بعد از تأمل مدعی شد که پارچه لعلی در این کیسه برداشته [ای] و برای نکول از قرار خود، این تهمت را بر من بست، امیر سوغونجاق تأملی کرده به صاحب کیسه گفت قسم یاد کن که پارچه لعل در کیسه بود، مدعی قسم را یاد نمود، پس به یابنده کیسه فرمود، سوگند ادا کن که لعل نبوده، یابنده سوگند را یاد نمود، پس سوغونجاق گفت: مدعی و مدعی علیه هر دو را راستگو دانستم، این زر رزقی است که از عالم غیب نصیب یابنده گشته و کیسه زر و لعل مفقود گشته تا کنون بروزی نکرده است و حکم همین است پس به توسط مصلحت خیراندیشی سی‌وسه دینار زر را میانه آن دو نفر نیمه نمودند.<sup>۳</sup>

چون از جوانب و نواحی بلوکات از حال عمال و رعایا پرسش نمود، جماعتی که سالها سنگ زیرین آسیای ظلم و ستم بودند از اطراف جمع شده بر عمال خود مدعی گشته، دعوای خود را مسجل می‌داشتند و امیر سوغونجاق بی‌جانگیری از ظالم، داد مظلوم را می‌گرفت و جماعتی از عمال، رضاجوئی از جمعی خود می‌کردند که کارها پیش از رسیدن به حکومت صاف گشته مورد تحسین گردد و امیر سوغونجاق از جماعتی در خشم شده، بقایای دیوانی و تعدیات بر رعایا را به محصلان غلاظ<sup>۴</sup> و شداد وا گذاشت و چون خواجه نظام‌الدین از فرط کیاست، مال دیوان را کمتر گرفته و به قاعده رسانیده بود، از مال خود، تتمه را داده مورد عنایت گردید و او را به وزارت مملکت فارس، سرافراز داشت و برای ترویج احکام شریعت مقدسه و حفظ و ضبط تواریخ قباله‌جات و صورت معاملات و قضاوت و فتاوی، قاضی القضاة ناصر الملة والدین، مولانا عبدالله<sup>۵</sup> و قاضی قضاة رکن‌الدین مولانا ابو محمد یحیی<sup>۶</sup>، که هریک در افاده علوم عقلی و نقلی، یگانه زمان و فرزانه اوان بودند، اختیار نمود<sup>۷</sup> و بعد از اتمام امور

۱. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۸.

۲. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۹): (کهنه پاره‌ای).

۳. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۸.

۴. در متن: (غلاذ).

۵. (... که در علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار و صاحب تألیفاتی گرانبها در تفسیر و شرح احادیث و فقه و اصولین و حکمت) بود. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

۶. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

۷. (... پس متفق شدند که هر دو در قضا شریک باشند اما تقدم رکن‌الملة والدین را بود). (ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰).

ملکی و ملتی، عازم حضرت اباقاخان گردید و عمال و ارباب مقاطعات را برای استخلاص بقایا، مصاحب خود نمود و سیدعمادالدین ابویعلی که عمده عمال بود و با خواجه نظام‌الدین وزیر مخالفتی داشت و او را نایب سوغونجاق می‌دانست از میانه راه تخلف کرده، عود به شیراز نمود، پس به حکم سوغونجاق جماعتی به شیراز آمده، سیدعمادالدین را گرفته در خانه خواجه نظام‌الدین وزیر که از هر آسیبی بالاتر بود، محبوس داشتند.

گفته‌اند جماعتی به عیادت ابوعبیده جراح رفتند و پرسیدند چه می‌خواهی؟ گفت چشم رقیب و زبان سخن‌چین و جگر دشمن و در بین، سیدعمادالدین ابویعلی با ملک شمس‌الدین - محمد بن مالک که تمامت فارس در مقاطعه او بود موافقت کرده از قید حبس خانه خواجه نظام‌الدین رسته، رمپر حضرت اباقاخان شدند و بعد از ورود نزدیک بوقا، که خزانه‌دار بود رفتند و رشوتی داده، به توسط بوقا مورد عاطفت ایلخان شدند و نوشته سپردند که بعد از ورود به شیراز دوست‌تومان<sup>۱</sup> مغولی زر بی‌مداخله در سال مقرر، به وجه توفیر<sup>۲</sup> معامله به خزانه عامره، رسانند پس حکم شد که طغاچارنوئین به مصاحبت ملک شمس‌الدین بن مالک و سید عمادالدین ابویعلی به شیراز آمده، ماجرا را وصول دارد. پس بغدادی ایلچی را از پیش روانه داشتند<sup>۳</sup> و چون به شیراز رسید، خواجه نظام‌الدین وزیر را گرفته در خانه سیدعمادالدین محبوسش داشت چه خوب گفته‌اند:

اگر بدکنسی کیفرش بدبری      نه چشم زمانه بخواب اندر است  
بر ایوانها نقش بیژن هنوز      به زندان افسر سیاب اندر است<sup>۴</sup>  
ز روزگار توقع مکن دوام و ثبات      که گاه گنج نعیم است و گاه رنج عذاب

پس طغاچارنوئین و ملک شمس‌الدین محمد و سیدعمادالدین وارد شیراز گشتند و بنای محاسبات چندساله را گذاشتند و خواجه نظام‌الدین وزیر را برای حساب بر همه مقدم داشتند و بر سایر عمال و حکام به مدهانه و سهل‌انگاری می‌گذرانیدند و از آنچه نوشته سپرده بودند چندانی عاید نشد و محصلان بسختی مطالبه داشتند و انجام این خدمت را در معرض استناعت می‌شمردند و چاره او را در اتفاقیات غیبیه می‌پنداشتند.

در روز بیستم ماه ذی‌الحجه سال ۶۸۰: در همدان طوطی روح اباقاخان از قفس تن پرواز کرد.

اباقاخان که از انصاف و عدلش      جهان بد چون بهشت عدن، خرم

۱. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

۲. یعنی دو هزار هزار دینار.

۳. به معنی اضافه و ذخیره و پس اندازی که در نتیجه وصول حد اعلائی مالیات حاصل گردیده است... رک: کشاورزی و مناسبات ارضی در دوره مغول، ج ۲، ص ۲۶۴.

۴. (... پادشاه به دست خود برای ایشان شراب ریخت و هر دو را پایزه و فرمان داد و مورد محبت قرار داد...). (رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱).

۵. (... طغاچار... همراه صاحب اعظم صدرالدین احمد الخالدی به شیراز وارد شد...). رک: (تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱).

۶. بیت منسوب به فردوسی است. رک: حماسه سرایی در ایران، ص ۱۶۱، حاشیه ۱.

ز هجرت ششصد و هشتاد و عشرون به ذی‌حجه نه افزون بود و نه کم<sup>۱</sup>  
و زمان سلطنت ایلخان اباخان هفده سال بود<sup>۲</sup>.

نهادند زیر اندرش تخت زر به دیبای زربفت [و] زرین کمر  
بعد از لوازم عزاداری به رسم مغول بزرگان و اعیان دولت، بعد از مشاوره، سلطنت را  
بر نکودار پسر هلاکوخان قرار دادند و چون نکودار مقلد ملت مسلمان بود، او را ایلخان  
سلطان احمد گفتند [و] بر اریکه سلطنت نشاندند<sup>۳</sup>.

چون خبر وفات اباخان به دارالملک شیراز رسید، امیر بولوغان بالشکر مغول پیرامن  
خانه ملک شمس‌الدین محمد را فرا گرفته و خواجه نظام‌الدین را از حبس درآوردند  
و طغاجارنوئین، دفع این غائله را نتوانست نمود، هرچه از وجه [ملتزمی] سید عمادالدین و  
ملک شمس‌الدین حاضر بود برگرفت و ملک شمس‌الدین و سید عمادالدین را از شیراز برداشته،  
عازم اردو گردید و از پی آنها، خواجه شمس‌الدین حسین و خواجه نظام‌الدین ابوبکر نیز  
به جانب اردو شتافتند<sup>۴</sup> و بعد از ورود، انواع تهمت‌ها را بر یکدیگر بستند و ابواب دشمنی را  
بازداشتند و خسارت‌ها بارآوردند، بعد از قروض بی‌شمار که هر یک در راه دشمنی دیگری به‌خرج  
داده بود، نوع مصالحتی به‌اضطرار گرفته، این چهارتن ملک فارس را قبول کرده وزارت را  
بر سید عمادالدین مقرر داشتند و بولوغان که حکومت مملکت فارس را داشت و در وقت خبر  
وفات اباخان برخلاف رضای طغاجارنوئین خانه ملک شمس‌الدین را محاصره کرده بود از  
کرده خود پشیمان شده ناچار عریضه خدمت شاهزاده ارغون فرستاد و افتتاح فارس را به‌وجه  
آسانی برای شاهزاده موجه داشت و فرستادگان<sup>۵</sup> سلطان احمد را تا یک سال تمکین نکرد.

در همین سال [۶۸۰]: باز طایفه نکودار از سیستان به فارس آمده اطراف گرمسیرات را  
تا دشتستان<sup>۶</sup> غارت کردند و زن و فرزند مسلمانان را اسیر نموده، گله و ربه ایلات را گرفته،  
عود به سیستان نمودند و تا آخر عهد ارغون خان هر یک چندی در فصل زمستان به جانب فارس  
آمده، دستبردی کرده، عود می‌نمودند.

در کتاب و صاف نوشته است: «اگر پردلان روزگار سلف که بعد از چندین هزار سال نظم  
و نثر، ذکر مردانگی آنها شده باز به این جهان آیند، باید آداب جنگ و سواری را از آحاد سپاه  
مغول بیاسوزند و نصرین سیار از علمای ترک روایت کرده که گفته‌اند: ینبغی للقائد العظیم  
الخطر، ان یکون فیه من اخلاق البهائم والطيور عشر خصال: قلب الاسد و حملة الخنزیر و غارت  
الذئب و صبر الکلب علی الجراحة و کیاست الشعب و سکون الهرة و حراسة الکرمی و حذر

۱. شعر در تاریخ و صاف آمده است. (رک: تحریر تاریخ و صاف ص ۶۵).

۲. در تحریر تاریخ و صاف (ص ۶۴) آمده است که: (... در همدان بیمار شد روزی بر صندلی نشسته بود کلاغی را دید  
که در مقابل او نشسته، آواز می‌کرد آن را به فال بد گرفت و فرمود تا آنرا برانند چون کلاغ پرواز کرد حالت غشی  
بر او عارض شد و بمرد).

۳. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۶۶.

۴. رک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱.

۵. در متن: (فرستاده‌گان).

۶. در متن: (دشت‌استان).

الغراب و شجاعه الدیک و تحنن الدجاجة<sup>۱</sup>.

چون اسیر بولوغان دست تمسک به دامن ترحم شاهزاده ارغون در خراسان زده بود و شاهزاده نه او را مایوس و نه امیدوار می داشت و هر روز ایلچیان از مصدر سلطنت سلطان احمد، پی در پی به شیراز می آمدند و اسیر بولوغان آنها را به لیت و لعل می گذرانید از سده<sup>۲</sup> سینه سلطان احمد فرمان صادر گشت که امرای احشام مملکت فارس بدانند که فتنه بولوغان بالا گرفته و از گناهی که کرده و اسوالی که<sup>۳</sup> برده می خواهد فارس را خراب کند و زن و فرزند مسلمانان را به دست مغولان دهد و ایلچیان از ملوک کرمان و شبانکاره و امرای لر بزرگ و کوچک متواتر رسیده است و اجازه تاختن بر شیراز از ما خواسته اند، چون حضرت باری تعالی ضمیر ما را به نور توحید منور فرموده و اقرار به نبوت محمد مختار (ص) در ظاهر و باطن نموده ایم، نخواستیم که پیش از تفحص حکمی که موجب ضرری شود از حضرت ما حادث گردد و چون پیغمبر آخر الزمان اول نصیحت می فرمود، ما هم پیروی کرده، جمال الدین را فرستادیم تا به اتفاق نظام الدین مقرب، این فرمان را بشنوند و آنها را به راه راست بخواند فرمان ما در سال گوسفند، آخر ذی الحجه سال ۶۸۱ نوشته شد<sup>۴</sup>.

در این سال [۶۸۱]: جلال الدین طیب شاه ملک شبانکاره را به فرمان سلطان احمد بکشتند<sup>۵</sup> پس برادر او بهاء الدین اسماعیل، ملک شبانکاره گردید.

چون بولوغان حاکم معزول فارس ترمذ را از حد گذرانید، فرمان صادر شد که امیر طاشمنکو فرمانروای کلی شیراز و توابع آن باشد و بولوغان را از فارس دوانیده، ممالک و اموال را محفوظ دارد<sup>۶</sup> و طاشمنکو از اصفهان حسام الدین پسر محمد علی لر را از پیش روانه داشت و بولوغان بعد از اطلاع بر عزم سفر خراسان از شیراز بیرون شد و جمعی از عوام الناس را به محاصره خانه حسام الدین فرستاد و حسام الدین بعد از کوشش و مردانگی گرفتار گشت، او را پیش بولوغان بردند، به تیغ اشاره به کشتنش نمود<sup>۷</sup> و عود به شهر کرده، خیال توقفش قوت گرفت و چون آن واقعه به طاشمنکو رسید، اتابک یوسف شاه لر را احضار فرمود و اتابک با سپاه کوه کیلویه در منزل کوشک زر<sup>۸</sup> به او پیوست و در بین بولوغان از دروازه شیراز برای تفرج درآمده بود، چون خواست داخل شهر شود، دروازه ها و برجها را پر از دشمنان خود بدید و دل از مملکت داری کنده، خزانه و دهنه را به جا گذاشت [و] به جانب خراسان شتافت و طاشمنکو وارد شیراز گشته، ساحت اهل آنرا از لوٹ خبائت مبراداشت [و] مشغول حکمرانی گردید و

۱. روایت که در پیشوای بزرگوار ده خوی از خوی ددان و پرندگان باشد؛ دل شیر، حمله خوک، دستبرد گرگ،

بردباری سنگ بر ریش، زیر کی روپاه، آراش گریه، بر اقبه کلنگ و پرهیز کلاغ و دلاوری خروس و مهربانی ماکیان.

۲. سده؛ بهضم اول و تشدید ثانی مفتوح؛ در خانه و درگاه و ساحت خانه.

۳. در بقی؛ (اسوالی را که).

۴. رک؛ تهریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۲.

۵. جلال الدین در سال ۶۶۴ بر تخت نشیست و هفده سال حکومت کرد و در دهم جمادی الاول سال ۶۸۱ به فرمان

سلطان احمد به قتل رسید، (رک؛ تهریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۵).

۶. رک؛ تهریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۳.

۷. رک؛ تهریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۳.

۸. در تهریر تاریخ و صاف (ص ۱۲۳)؛ (قصر زر).

بر سر مکتوبات «احمدآقا» می نوشت و تا سالی بر سریر حکومت مملکت فارس برقرار بود.<sup>۱</sup>  
 در سال ۶۸۲: به فرمان ایلخان، سلطان احمد، حکومت تمام مملکت فارس به مهدعلیا، اتابک ابش خاتون دختر اتابک سعد، پسر اتابک ابوبکر پسر سعد پسر زنگی پسر مودود سلغری قرار گرفت و مهد علیا از حضرت ایلخان قاصد مملکت موروثی خود گردید و چون طاشمنکو از شیراز بیرون رفت، مهد علیا وارد گشت و بر تخت سلطنت و اریکه مملکت نشست و چندین روز و شب شهر شیراز را آذین بستند، پس مهدعلیا اتابک ابش خاتون حکم دیوان اعلی را بر خداوندزاده جلال الدین ارقان بن ملک خان بن محمد بن زیدون بن زنگی بن مودود سلغری مقرر فرمود و وزارت دیوان اعلی را به ملاحظه حقوق سابقه به خواجه نظام الدین ابوبکر تفویض کرد و به استقلال تمام در تماست املاک فارس مداخله نمود و چون مردم فارس را از سیاه و سفید، کنیز و عبید زر خرید می پنداشت و مملکت را ملک موروثی می انگاشت و همت بلند و طبع ارجمندش به اندازه ای بود که اگر محصول صحرا و مدخول دریای فارس را در یک روز می بخشید [۱] در پیش چشمش حقیر می نمود، به این سبب و جوهرات دیوانی فارس به خزانه ایلخان نرسید و سید عمادالدین، عنایت اتابکی را درباره خواجه نظام الدین که دشمن واقعی او بود به کمال یافت، پس اندیشه را در کنار گذاشته، بی اذن اتابک مهدعلیا، عازم اردوی ایلخان سلطان احمد گشت<sup>۲</sup> و چون سلطان احمد از کیش بت پرستی که ملت اجدادی و تمام قبیله مغول رمید و دست توسل را پدامن حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه وآله انداخت و مسلمانی پاک اعتقاد گردید، امرا و اعیان مغول رأی او را ناصواب شمرده، در تدارک اسباب خرابی سلطنت او افتادند و شاهزاده ارغون شاه پسر اباخان پسر هلاکو را که برادر کهنترش بود به خانی برداشته، بختش مساعد گشته، سلطان احمد خان مغلوب گردید.<sup>۳</sup>

در سال ۶۸۳: شاهزاده ارغون خان، سلطان احمد نکودار ایلخان را بکشت<sup>۴</sup> و بر سریر سلطنت و جهانداری قرار گرفت و سید عمادالدین شیرازی که برای دادخواهی از شیراز به اردوی سلطان احمد آمده و کاری از پیش نبرده بود، بعد از تبدیل پادشاهی به امیر بوقا که رشته سلطنت ارغون خان [را] در دست داشت متوسل گردید و قبایح اعمال عمال مهد علیا اتابک ابش خاتون [را] ذکر نمود و خدمت ایلخان ارغون خان رسید و ایلخان از حسن منظر و بلاغت و تحریرش خوش آمده حکومت تمامت دریا و صحرای مملکت فارس را به سید عمادالدین واگذاشت<sup>۵</sup> و فرمان صادر گردید که بعد از اطلاع اتابک ابش خاتون بر حکومت سید عمادالدین، باید بی عذر

۱. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۳، که آمده است: (طاشمنکو از روی آزمندی وابستگان بولوغان و موافقان او را به انواع مصادرات و مطالبات مبتلی کرد و ودایع ایشان را نزد هر کس بود بگرفت و برای خود مالی فراوان بدست آورد).

۲. در متن: (آزین).

۳. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۴.

۴. ر.ک: همان ماخذ، ص ۱۲۴.

۵. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، (ص ۱۲۴). و ر.ک: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳؛ (نکودار).

۶. ر.ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۵؛ (... و او را به پایزه سر شیر و گریه) بنواخت. (پایزه یا پائیزه؛ حکمی که پادشاهان مغول به افرادی که پدائان لطف داشتند می دادند که در قلمرو حکومت مغولان دارنده آن فرمانی مطاع داشت. پایزه انواعی داشت که مهمترین آن به نقش سر شیر مزین بود). (تاریخ مغول، ص ۹۳).